

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

خدای بر مال بندگان بخشائی اسپاس که انشاءے

تختہ شاہجہانی
کارنامہ فرہنگ

طراوین کلک آموز کارخانہ در سر عتیم نظم شہزادہ
سلطان خرنجاب مولوی محمد اسحاق صاحب بگرامی سکر

شعبہ تحریر

مطبع کتب خانہ مولانا طبع کتب
در شاہجہان پور



PE4304

۲۳۰۲

CHECKED-2002

بسم الله الرحمن الرحيم *

فراوان از هر فراوان محمد حضرت محمودی اکرا از حدیابی نیاز هست و نمایان تر از هر نمایان نخت جناب
 شوقی را که نقش بهر با سر مایه ناز هست در و خداوند بر جان او و بر آن همه جان شاران او
 اما بعد و امی نمایه عبده امین الله عظیم آبادی که چون اندرین سال یکبار و دو بیست و شش
 و نه هجری با پدر وی هست پایه و ارانی چند کرانمایه در سینه اندرین شهر عظیم آباد طراز نصب یافت
 بنده نظر با متفارع الکی طلبان این مرسته سیولای و کار را صورت طراز آدم می آنکه رساله چند
 جامع نفس سایل و آریسته بصنعت اختصار در اکثر علوم عربیه متداوله بقید انشا و آوردم
 تا فر گیرند و حاوی گردند بدین آنها متعلمان بکلی آن سایل را و جزو دست و کمتر زمانی بیایند
 و مصون باشند از حمت عرق ریزیهای روزگار آن در انفس و زیبای مت ویر یاز جانکه
 عالمی عالم است و حقیقت حال این معنی را آدم آنکه گرد آوردم این بیابکتابه چند تراویده
 کتاب آموزگار یگانه در سرعت تعلیم نظم و منظم شهر زمانه جناب علی القاب مولانا و استاد مولوی
 حکیم محمد حسین صاحب بگرامی مظهر المتعالی بهما بزرگتریم از آن تراوید اجز حربه آسانی تا ماست

پیاده داران کینه
 مردم ذی آیه

آنگی طلب بینی
 دایم علم
 در این مکتبم کردن
 گرد آورده این

یافتم بخواهندش نو آموزان بی کلفت تکلف و تکلیف و سواری و نیز تا از خواندنش دانا و شناسا
گردند فصاحت و سخن را که از جدا آنهاست یکی در بابی و خجیدگی معانی و دوم شایستگی الفاظ
سوم شایستگی ترکیب بر حد باشد از درس نشات نامستبر که نه از گرانمایگی الفاظ و ترکیب رنگی
دارد و نه از اوج معانی و بی سحر رقعات قلیل انشاء بهار عجم و ستور الصبایان و شهاب و نظریات
فروانی آسانی بر آراسته آمد مجموع این قایم پنج نخت نخت اول کتابها که آسان تر نووار رقعات
دیگر نخت نخت دوم رقعات آسان که بفراش دیگران نگار یافت نخت سوم رقعات متعنی
و مختصر نخت چهارم نهای دار و نظریات و تعنی بیان آنها نختی و سوار از رقعات
نختای شیرین است آمد نخت پنجم رقعات تهذیب و تعزیت و شکر ارسال از مخاند و شکاریت
و شفا رس نامداری ریتالی و تقدس این مجموعه رقعات حسن احسن قبول و بهار زانی
دارد و چشم از خوانندگانش است که گاه وقتیا ح این کار نامه فرنگی عای آمرزش و کار
مصنف و مولف کنند و این بخش خیر را موجب پدیداری نمایان بینی و برکتی و علم خوش نند
نقطه ضمیمه و یا چه از مصنف هویدا بود که این وین انشای فقیر از بس غلطیهای کتابت
کوئی از فقیر نماده بود و یا گوئی مختصر دایمی فقیر انطباع یافته بود پس الحمد لله علی احسانه که یک
برقع آن غلط و زیادت کتابتی چند و گرا از طبع می بدیدار یکی القفات عالیجاب است
انتساب فروغ دزی اقبال فیت آسان عز و جلال طلموع اختر بختاری صورت و گوشت گاه
شعاع آفتاب شست و ثبت بر صلیت آلهانی دیده بیانی چشم و چراغ دود و اسد الهی محو
جهان است نقطه المروج میر عیلت استلای چرخ علا و علای چرخ اعتلا خاج خجالت
ایر کبریا و بهر سیه محو علی سبب انصاف بهار است که آمد گوهرش چون آفتاب و بی نیاز
از روح و آداب و خط و سبب و لارالت شمس اقباله لاسسته و اقرار جلاله سلطنت

بدر زبانی و حد
منشی طاهر و خوشه

کلامه سوار

منشی سنج

از ازل و بهشتین
تجرباتی اقبال که شون
و ادبی و سبکی که جادو شون

بسم الله الرحمن الرحيم
حامداً و صلياً و سائداً

نخت اول محتوی کتا بهتائیکه چگونگی آنرا در بیاجهست تم یافت بنام نامی امیر
تیسر جناب سید محمد علی خاں صاحب بهادر و ام اقباله محتوی
رسید انبه ای کریم ابن کریم ابن کریم پد و ده چنوش انبه رسیده از فرض تو
بما بهر که یک قاش ازان خود بگفتا صد بار ببارک الله به شانه انبه الله بد حایه
ایضا سیدنا السلام علیکم امروز داهت مردانه دادن ست و کرم کریمانه را
کار فرمودن اعنی ساعت دو و حضور حضرت نواب صاحب و در ام اقباله تشریف
بفرمایند نفس بدین گذارش برآورند که جزیب همان حضور بکاشانه مولوی مضاعفی صاحب
حیدرست نشان آمد اما دیر و عاشوره محرم شد یعنی می نمیرد و حکم تفریشان از محکمه
بخشگیری باز پس رفت همانا اگر پشتبانی کرم و رحم حضور آن حکم را تا فردا بد آن محکمه
باز نیکو داند محکمه سابق الذکر صورت داشت که بلا سیکه و صورت حال شان مانا بفرست
بر زبان نامی افتد و صد شهادت حاسدان بریدتیه فرزند بران دولت بیدار پیر
بادینام خواجہ سید رشید الدین مودودی و دی جان المیت سید رشید الدین
مودودی بد جزاک الله کریمانه کرم را کار فرمودی ایضا اکیه کردنی وقت ما را خوش
بنتمهای نغز باد و قوت خوشتر از به خوش بعون کردگار بنا خواجه سید محمد حسین
صاحب دودی و نورین فہم عقل صائب یاصحیر صاحب و ایک ہر دو
بجائے حال صلاح طراز درستی یافته برانند و آنها پیرو می آید ہر کینہ تو اینی کہ جراتیہ ہر دو

لے ساعت دو
ہندی و دہلی ۱۱
نشدت
فرمودن بمستی آشوب
بردن ۱۲ از صلا
۱۳
اقتادن مشورشان

سوده هست و هم یافته است بختم اتفاقات نام نگرستین است و سنی اتفاقات تمام حسیست همه
 بدل فرورفتن چنان بخش صفحہ خاطر گشتن که در خواب و تصور هم بر عین آن نوالے از نی
 ملک بخیر و الفاظ مہلکہ ترشیدہ عوام مثل فرسند و از قام و رقیم و ترسیل و علالت و طوالت
 و مشکور بختی شاکر زہار ششای زبان قلنم نکر و اسلام - نامہ بنام مامی حکیم سید
 محمد اسحاق حادق مومانی الخاطب بجان این آرزو نامہ است از شہ باب و آرد
 خواب آرد و در آن آری برگی بسامان از رحم بریم از آبی جیم آرد و نہ نشیخ از نقصان نفع
 از غم شادی آرد و نہ آبادی از خار گل از خار گل از باغ بہ بہار از بلبل گلزار از قطره بہ بحر
 از گشت بار از شکستگی بوسیلی از نصف تنوائی از پسری معصا از مرد و سیجا از قمری شبتاد
 از قیدی آزاد آرد و بدین از گوش بشنیدن از تیرگی بنور از آب بجا فور از ریخ راحت از پشانی
 بحیثیت از گوشت بداد و از چاک بر فوار نشانه بتیر آرد و نہ بر بخیر از ناله برسانی از آسیر بر گشتی
 از شغلم بخورشید از یاس بامید از استخوان بہا از حرابہ بہ صفا از پستی ببلندی از نادانی بخردنی
 از عدم بوجود و از ضرر بسود از شام بسحر از غفلت بشکر از چشم بنور از دل بسرور از بیماری بصحت
 از خشکی بطراوت از دل بخوش از بخودی بہوش از غمی ازین گداخته ذوق و دہم فشرہ
 اشتیاق بقدرۃ الشرا و عمدۃ الاطبا حکیم سید محمد اسحاق بہا از از جملہ نکاشتنہا انجہ عبدال
 بر تابد از رو دید نہا است انجہ بکارش راست تولد آمد جز این نیست کہ امروز بفرمان
 ضرورتی دل بدان نہادہ ام کہ در پایان این ہفتہ پائی شکستہ تر از دل بنیوہ خویش را بر خوار
 آورم و بشرط آنکہ شمار امواج دریا بم دوسہ روز بعشر تگدہ شہا بیا راحم و زخم دامن دار اندوہ
 ہجران ابرہم دیدار فرج بار شہا چارہ گر شوم و زان پس برافیش آباد بر گرایم با تجلہ چہ خوش باد
 کہ آن غیرتاد ہفتہ یک ہفتہ از سر نقل و حرکتی کہ پیش نہادہ خاطر دارند بر کران اشتہا باشد کہ دید

عبارت از خواب

عبارت از خواب

۱۴ جولائی ۱۹۷۷ء

۵۲ پانچ خورون ۱۱۱

1100

18

مستورین و غیر مستورین

190

پیش از آنکه

۵۱۰۰

از این پس

۱۰۰

12

10

ف

260

193

2

طائفہ

پیشی

11

سخن صدره گفته مرا که بنوازم تنهایک رو که گدایانه ساز کردن امیرانه قصری سخن
و سده مندی چنین که بچرا که من بنوازم دو صدر و پید بل گوشه کم بسندست با بجهه حالیا
بار گفته مرا که بید و بیا و درید تا در گفت که تردید بچو گفتا ز ما سره و ما سجده شمارد کشم و بیدین
موقف سخن چند در گفته دارم از اینکامی خواهم بخواست که شما باستورات ارضی
بازیه بونی خواهید رسید ایضا را در بقا کم آخر دعوت با سعادت تا چند نفرت
از آیت تا کی دمی و د نوبت اجرای رنجوری جد بر گوار خویش از زبانم شنیدید بیمار
یک طرفاری برسم عیادت هم گز کردید و امر در جناب شان عالتی عارض حال است
که بیشتر بنزع روان گمان می رود و ما علینا الا البلاغ اندریندم دسته کلید را چند
بیشتر چشم کمتر یافته با بچه اران نشان سید که کجا نهاده است و اگر با خود برد و باشید بر قه
سپارید ایضا سعادت نشان شما که اندریندم به معنای تلمیسیان و بره با قرین دارد
تا گزیر تر از هرگز شمارید در میان راه بشمس الدین خوردن و ایچنین سان در میان
نهادن که بکره تعالی مقدمه خسارت شما و بخوابی پذیرفت حالیا کرم را کار فرمایند عینی
کتاب مدینه نعت کرامت فرمایند و خرابی کعبه دلهای مشتاقانش پیش ازین و اندرین
اگر حالی بشمار سپارند با خود آید و اگر نه بخت ندادن در یابید و باز آید و من باز آید
تا بعد ازین هر چه شایسته بیدارم بگرد آورم ایضا نام و نشان من نخستین بقد رسا
نشان بیدار نام و مقام مردی که دی که ساعت آورده بود و زان پس بر خیزید و بشاید
و مرسوم مرا بچنگ آوری و من رسانید تا موزیک نوٹ بخرد آورم و فر دابر او بخش
دارم ایضا روح و روان من شما و خدا اگر نورالدین در روی شما حرفه جز بلیجه فرس
چنان بایش دو کوفت که تا قیامتش از یاد نهد و شما بچا که تنها کاسه دال با چار نان تنگ

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

نژاد و باید دستاد و جامه های شما که چاشتگاه گذارش آورد بود ایک بر قهقهه
 سپرده می آید ایضا روح روحم - رقه بآباد و رقه دگر و نجر و سیال وانی کشاید
 هر دو رقه را بکتابت الیهما توان رساند و رو سپه را بخش توان کرد بر جایگی خواران پادشاه
 نه جدید و علت این لغی از نسوان باید و پانکده مطلوب آرگی خواهد رسید و بیشتر گمان
 برم که از نبردن شایچه و بر خواجه زحمتهای کشیده باشد پس اگر این گمان من غلط نباشد خط
 نشان کنید تا فرستاده آید و در سراسر اول را بر همه ناگزیر یا مقدم توان داشت روح
 ناتوان مرا بر آن انتظاری نیداخته اش نکاشت توفیق حسن جل بزیاد ایضا روح
 روان من آخرین چید است و جفا و چه خاری است و بر همه که دو نوبت مزد تحریر
 کتاب میرا دل از نور احمد دانیید و این داندین را مدت یک ماه و گزیری رفت و هنوز تحریر
 طرازا انجام نیافت هر آینه از خداست تعالی برسد و بکتاب موکد شود تا در عرض و روز پایا
 رساند فقط خطوطیکه بنام خار نه زادگان قم فرمودند - شادمانی حسن دانی
 باشید که در عرض یک هفته بروان دشمن و نامه روانم افزودید نهما نخستین نامه و نامه اند
 دومنی آمدگی آنکه خاله شمارا و بی چند در حوالی کاسه زانو سر بر زده است و چشکی نیست که از او
 چاره جوئی کرده آید دوم آنکه پنجاه هزار خشت شمن سجد و رو سپه خیریده آید و دین نام چهر
 کشای این ویدا آمد که در گنجینه هزار خشت بخیرید آورده آید و بهایش هنوز نگزارد آید با بکله
 آدم تا پاسخ گزار ز کاشته ای شما کردم در پردمانا که آن بناد اگر هنوز نفع نیافه است
 ز لوباید چسپانید یا همان ادویه منجیه را که معلوم نسوان است ضما کرد و اگر یم کرده است
 یک نیم برگ نیم و شهد و نمک باید بست و اگر بیستن برگ نیم قروح از یم پاک شده باشد
 مرمم اربع حنا صحر که بیشتر ادر خانه ساز یافته است باید ساخت و نهاد و زین چاره که نشان داده

روح ای راحت ۱۲

بایگی خواران پادشاهی
خطیفه خواران قشدرم

شایچه و بر خواجه زحمتهای کشیده

دو نوبت مزد تحریر کتاب میرا دل از نور احمد دانیید

طرازا انجام نیافت هر آینه از خداست تعالی

سازان که از خواران پادشاه

روان من آخرین چید است و جفا و چه خاری است

دومنی آمدگی آنکه خاله شمارا و بی چند در حوالی کاسه زانو سر بر زده است

چهاره جوئی کرده آید دوم آنکه پنجاه هزار خشت شمن سجد و رو سپه خیریده آید

کشای این ویدا آمد که در گنجینه هزار خشت بخیرید آورده آید و بهایش هنوز نگزارد آید با بکله

آدم تا پاسخ گزار ز کاشته ای شما کردم در پردمانا که آن بناد اگر هنوز نفع نیافه است

ز لوباید چسپانید یا همان ادویه منجیه را که معلوم نسوان است ضما کرد و اگر یم کرده است

یک نیم برگ نیم و شهد و نمک باید بست و اگر بیستن برگ نیم قروح از یم پاک شده باشد

مرمم اربع حنا صحر که بیشتر ادر خانه ساز یافته است باید ساخت و نهاد و زین چاره که نشان داده

نیکوترانست که از مولوی فرزند علی صاحب چاره خواه شوید که اندرین فن دینی رسا دارند و در
 رسائی فلک از جملگی پشکان آنجا بر سر آمده اند و اگر این صبح نتواند انجام پذیرفتن بخت بصفی پور
 بایکسید و نشت تا در عرض همین هفته بایزیدیه کاغذ زر روان میکنیم یا خود میرسیم و میرسانیم
 و با جرای من جز اینقدر نیست که بهشتین این آه گریبان چاکری را به خیمه شهنشاک چاک کردم و از این
 تاریخ هر روز میخواهم که بدان قطره زن شوم آنرا هر روز عائفی تازه دست پیش دارد تا کام ناکام
 تو تن عزیزیت را پی میکنم و از جمله آن حوائق کی فرمان خباب والد ماجد مد ظله است که بر فردوم
 این ماه سایه و رود بدین بقعه گسترده اند و باغری سید عظیم علی حامی خیر و این پیام تو ان شاء
 که کتاب شمارا با جان برابر داشته ام و دارم و حالیا نزدیک است که بشمار در رسد خاطر فرین
 جمیعت دارد و باغری نادو حی سن بگوئید که حقا از حرکت چاکری شما خافل نیم و اگر خافل
 باشم کافر باشم اما بکنم که کشود هر کار و بسته بهنگامی داشته اند ایضا - جان حسن جهان
 امروز که بستانم از شبان است و روز دینه قهار احمد بسواری میل از آنجا روان شدند
 یقینی است که پیش از رسیدن این نامه به آنجا در رسد از آنجا که بی پروائی خمیر و شربت خودشان
 است چه عجب بل او در دارم که از رسیدن خویش خبر نمیدهند و مبتلای طبری نمانیم دارند
 لا جرم از شما خواهیم که هماندم رویت این کتابت از رسیدن شان بگیریم و بید و هم بیالگانه
 از رسیدن شما نیکی به ستیاری شان فرستادیم و فهرست همگی آن فرستاده با بختنامه این
 ورق نگار میاید و اگر آن خواهیم که از جملگی نرسند رجبه فهرست سه رویه بذل ستخان که در آن
 و امروز از آنرا آن پدید آمده است که در عرض همین امروز فردا وصله چاکریم از هم بکسلد
 جاذبه آنشور عنام بسزین نگارنده ایضا جان سعادت دمی که بستم رمضان بود رسیدن
 نامه شما خاطر را هم براحت آشاکرد و هم بکلفه اند و دراحت نیازی شرح ندارد در حقیقت

در دست بخت
 روزانه بخت شکر

در کافه خنده

در کافه خنده

در کافه خنده

در کافه خنده

کلفت یکبار با الفاظش ایستاد و نظاره و جگر کاویهای اندیشه بخواندن در نیامد باری
 خدا تر چنین حرف بمن ایجی خوان نگاشته بشید روز دوم عید الفطر یا خراج مطلوب رو
 میکنم یا خود بدان سومی نیم نفس الامری است که لطف اقامت این شهر را باید محبوب بشیرت
 و خود آن لطف کی طرف از هر طرف هجوم کلفتها دیدم و می بینم و از اینجا است که تا بدینجا رسیدم
 وقف این انگشتم که از اینجا می بینم و سر باری در گشتم اما اکنون وای این پیش را علتی چند
 در تعویق داشت باری حال این علتها بر خاست و متوقف بر افتاد نزدیک است که آن انگش
 رنگ امضا پذیر انشاء الله العالی سعادتی جهان سعادتی قربانی باری صحت باری تعالی
 و تقدس که دی بفرور رسیدن ضرورت نامه شما چار قطعه نوٹ بچشم درآمد و هر یک از آن است
 پست و پستی پس از پنجم دو قطعه اندرین رقی فردی بچشم دروان میکنم خدا را بر غم روش مشین
 یافته اش بفرور یافتنش بنگاشتن است و همان بر کاره رسانند نوٹ سپردن یک دو
 پول سیاه بوی بشیدن بآب بگو که شدن که همان و ز سر رشته ذاک در رساندنش نباشد
 که زود از رحمت انتظار دارم و تر آن پس هر دو نوٹ بجا مانده را بشمار و آن دارم و نیز ناگزیر
 اندیشه نگاشتن این خبر که طبیعت خاله شما پس ارسال علق چه بایه سبکی نرفت و از پیوسته
 رفته چه قدر باز گشت و از آنکی زهر هر دو نوٹ پنجم و پیه باطل استحقاق توان داد و پس
 ایضا جان من امروز بر رسیدن نامه شما نیک وارسیدم که هنوز بچیه هستی شیر خواره
 و بر اثبات این عوی خویش دو بر مان آورم استوار کی آنکه یافته نوٹ پس مرور
 چندان است بنگاشتی که اندر وی آن یافته بایسته بمن سید و از در و انظام حسابی بزرگ نقد
 اعنی پروای آن نکردید که آخر شو بخت فرستنده نوٹ چند رحمت انتظار خوا بکشید دوم
 اینک از زبان خامه شما تنها این و لفظ فرو چکید که نوٹ رسید و از شماره زرش اشارت

بای پی دی کن
 از جاسه
 سو قیاب افا
 موانع دور شد
 سحر با نوبت رسید

بجا از بسته
 بقیه اند
 ارسال ملوک
 از جاسه پندت

وکنی ز نفرت تا باز دانسته که این رسید آن نوٹ هست که در ماه جمادی الاخری
 فرستاده ام نه رسید آن نوٹ که در شهر جمادی الاولی روان کرده ام و نیز تواند شد که نوٹ من
 در نوروز به تبدیل و بدین منوال که بدل کنند نوٹ مغوف را بگیرد و بر جای آن نوٹ
 کم بها بگذارد پس در انصاف دید که این پنجار بهیوشانه و کردار کوکانه از چه خبر و خبر گزارت
 حاصل را از نفسیها آنکه خدای خود را واپایند و هوش را خانداری کنید و بعد از این قدم آید
 پاسخ این نامه را بنویس که حاوی باشد شایسته آن روحی که شایستهها را و نیز بیاگاهید که یک کس
 خشت از که خریده شد و چه پنج و بکدام محله و بعد آن خشت کجا نهاده و هنگامی که آمد و بفرود
 انتقالش چه قدر پول بخرج رفت و نیز نشان بیدار نام و قبیله آنکس که چون بچوبل گرفته
 و کاشش یک هفته سر آمد که یک طاقه مار کین بخت خریده ام و سه تا بره بالا کش ساز کرد
 بچای که سرده ام و طارای نیکو بوی نشان داده پس همینکه چاپ می بد و از آن بشناسم
 باد و تو بفرست که ناشوئی و دوجفت با افزاز فقره دوز و دوجفت در اصل و چار جفت
 در ساخته و در مطلقو بهای نسوان انشاء الله استعان بنام میر انظر علی وکیل
 آرزوی حسن را کفیل میر انظر علی صاحب وکیل سلمه الله تعالی و ابقاه و سن خود و گروه
 و قاپوس از سپاس و تسایس که می بینی که در کارخانه بدو شان کرده اید و می کنید که از شکرم
 که کمایش و هفته گزشت که مهربانی نامه شما و رود فرما گشت هم شکر فراحی بخاطر فرست
 رسانید هم از رسیدن هر دو نوٹ آگهی بخشید هر دو نوٹ باقی مانده که طلبیده اید حقیقت
 حالش خراب نیست که زان هر دو نوٹ یکی در ساختگی جامه های سرمانی من و قنار احمد
 بخرج رفت و دوم بفروخت درآمد و از جمله زرش نخور و پیس ضرورت مصارف روزانه
 خود گرفته و پانزده روپیه بجا بآلده سپردم غالب که جناب ایشان و خوش گفته منم از این

خود را در این بنویس
 پنجار بهیوشانه

خود را در این بنویس
 پنجار بهیوشانه

خود را در این بنویس
 پنجار بهیوشانه

خود را در این بنویس
 پنجار بهیوشانه

خود را در این بنویس
 پنجار بهیوشانه

خود را در این بنویس
 پنجار بهیوشانه

بجهداران صنفی پور فرستاده باشند و نیزه از آن یعنی هفت روزه و شش آنه بایک ابره بالا پش
 بخسرخانه شمار سائیده باشند حالیا آهنگ اندازم که چون ماه حال پای دو موهوهای من بکفم درسد
 نیزه از آن بجانده روان کنم و اگر دهنده گان و افش قعلل کردند بی و سه دایم خواهم کرد و فرستاد و عیبت
 از تنخواه فرستادن این است که غیر تنخواه در خوردنی و دیگر ضروریات من فقار احمد بذل میسود و بیست
 خوردنی من فقار احمد خود بکاتم است که میانه غذای این دو اندر یاری خیل اختلاف و تفاوت
 بسیار است و زین دینندگان اینجا از طبع اندر یکسر نابلد و متعذر اند دوم آنکه بعلمت علم که
 دارم همه چیز میخورم و سرانجام بر سریزانه بجانده غیر دشوار بود و دو هفته زشت که نگرفت
 صنف بعد دهم در گرفت و با همه چاره گریهای گوناگون هنوز زنگی از پی پیدار نیست از بجا
 که رنگ آهنگ طن آب تاراج شکستن دایم و تیرسته دارم که با همه تقاضای تحریری من
 و اقتضای ستم زستان زیر جامه مقراتی من به بسیاری از فقار احمد بن فرستاده نشد همانا
 علت این غفلت جز خود رفتی و بیدار نشی استوان با دیش در دیگر زدن کتاه و اکنون بواسطت
 جناب والد م باید فرستایم مولوی سید حبیب الرحمن طبع حسن بکرم نگین ضرور
 خواهم فردا صبح بمجله عمری شهید ره برگزیده دلنشین گرایش بجائی نتواند رسید بیاری گری
 التفات گرامی زمان آن التفات عبارت است از التفات فرمودن از بهر غرضی که آید
 عنوان که بعد ازین هم بگوچیان فرمان و تاسید دوم هماندم که برگزیده در رسم و بی انگه بخش
 اجازت تحمل خواب رست لازمان کردم بر نشستم در و منزل مقصود بنهم والسلام ایضا
 مطامع حسن بیکه شامگاه رخ میاید فرمان گرامی بجای آوردم عینی بسر می شتابم و سعادت
 خصوص بنهم لاوک نیاز فرامی اندوزیم انشاء الله الاعظم و مطامع بان گیر از شرط و اخور و بهمن
 خویش می آرم و السلام ایضا جهان دانش و پیش سلامت آید که ساعتی بخت

بجای این من خرم
 دایم که در من
 گشتن

علی ای میا
 پادشاه از طبع

از این زنگی
 بکجه
 سارندین خانچه بدست
 شنبه بنشیند از کتب در کتب
 اول از این نام و داد
 و کاف سخن بادی کوته
 و در دران جانی
 شادان
 ساعت بنده کی

روانی می باید و صورت حالش آنکه مردی به پیش آورده است و بهایش هفتده روپیه باز نموده
 پس اگر رازی نریزین بگوئی و شاید سنگی آن فتوی دهکف بخردایش کشایم و سلام ایضا
 در و مندان ملا دار قعه بردار از در و پهلویان بامید چاره اش رقه رسان بگیرد شرح چاره
 اینکه همانم رسیدنش بهشتانی ایامی شرف رگزی حاضر آید و همای می بفرودگاهش میروند
 و رگ بلیفش بزند و السلام - بنام نیاز احمد خان تپانده که مفرمان تختین ل می رسد
 که مقدمه دیروزه از هم گزشت یانه و پس من بسم که افتخار احمد و روپیه هر خرید بهشتا میروند
 یانه و آفتاب گیر و اگر هنوز نخیده باشند آهین بای خریدن جوین چه که از بهدان است آفتاب گیر
 آهین راتایش کنان است و السلام ایضا خان صاحب کرم انیک گبی ملکبان انجن
 شده اند و نه چندی بیاید و بانیازی لیان آموزنده قوانین شرط رازی شود و سلام ایضا
 یک تاز عرصه و لنواری سلامت اندر ایندم بحکم ضرورت میجو اتم سربجمله باقر گنج کشیدن
 بو که زو و بار سال یک منزل بهشتینی یک کار وای مخلص و سلام ایضا خان لاشا
 السلام علیکم امروزه کت بجلوه گاه شمار رسیدم اما چاک بر سر و باد بکف بر شتم عی د
 دولت دیدار یکسو با همه پرس جو نشان از منعی نیافتم که نسیم گرایش ملازمان بکدام محل
 وزیده است باری دای برین دیده طالب دیدار من و سلام ایضا ادرسن ل
 حسن سلامت و دو بخانه همسایه زود است که دو دانه دارم بر آورد و بفرض محال شاید اگر
 آن دو کارم تمام نکرده باشا که شور و غوغای شباروزی زنان ستیزه کاران بنگاه مان
 با بحد رمعی وز و بقرار داد کاشانه دگر کرمی خانه احسان آباد ایضا صاحب
 طلب خیر طلب اگر بحکم ضرورتی بوده باشد اعلامی از ناگزیری خویش که نه تنه نیست و نیست
 برگسته بخدمت در رسم و بزرگوارم بخدمت شاه صاحب علیک السلام و رحمته الله وبرکاته -

ایضا خان تپانده

ایضا خان تپانده

ایضا خان تپانده

ایضا خان تپانده

ایضا خان تپانده

ایضا خان تپانده

ایضا خان تپانده

ایضا خان تپانده

عظیم آباد با جلد شکار و روانی نظریه بگرایید که جناب مولانا امین الله صاحب جادویم
 شرفیابان چهره و در فرود غنچه و باز نمودند که وی پاسخ نامه جناب حافظ صاحب از غازی پور در
 رسیدنش خود دیده ام و خوانده حاصل مضمونش پر شمس است از دوحی کی کیت استند
 شهادت علم عربیه و کیفیت و نگاه شهادت حاصل خط و هنوز پاسخ این استفسار را از پیشگاه
 جناب حافظ صاحب روانی نیافته است انتهی کلامه غایت ازین نامه خراشی است
 که خامه تصانیق رقم انطباع اگر نه هنوز با بخش جنبش پذیر شده باشد رنگ جواب بدین
 رنگ توان ریخت که غلافی پیش از علاقه سخن برای شش ماه در مطبع بکار خطاطی علاقه جاکتر
 داشته است و کتب منطقیه و منی و بیان بیشتر بارس داده و میدید و علم و عمل طب از سرگان
 این فن کسب کرده چشم دگر اینکه پاسخ این رقم هماندم که از بر مکتوب الیه در رسد بنامه سیاه
 توان کاشت تا باشد که زود از فشار انتظار شکار یابم و عنوان کرم نامه را بدین
 نشان طرز توان فرمود که بعظیم آباد و محله لود و کثرت مکان شیخ ثار حسین صاحب الی آخره
 و بجز گیرارم اینک پذیر سخنی که خریداری آن چهل جلد رفعت حسن را که بر کاب نارمان
 روانی یافته است احتی تری از جناب نور میافضا صاحب تواند بود چه اندرین رفعت
 کلمه جناب استطاب جز بانام نامی شان نگارش نیافته است با جلد پس فرمودن این لیل
 نمایان محکم آن کتب بجناب شان تسلیم کردن است و بهایش بحساب سر و سر خرید و پیر بر سر
 و دلیله دیگر از این و شن تر این است که از بگی اعیانیکه نام نامی شان اندرین نسخه ثبت است
 بعضی بست جلد و تی چند تنی جلد رلب تحریک سلسله ابرام مشتری گردیده اند چنانچه بود
 فخرالدین صاحب بکست تخلص بست پنج جلد خریدند و بهایش در دم بگزارند و زیاده منعم
 پاس کرم اگر چه من حوصله سپاس آن کرم بدانند که گسیه هوای صید شایه بازی نشود

عزیزان این کتاب

عزیزان این کتاب

جلد ۱۲
بر خندانی

والسلام - بنام داکتر محمد حسین صاحب جناب داکتر صاحب کرم
 سلامت - تنای مرض همه آنست که بکل داروی یروزه امروز داروی تپ از زانی
 داشته آید علت آنکه وی پیش از نیم روز تپ کرده بود و تا شام محبوم بوده و اسلام - بنام قاسم
 رضا حسین صاحب کرم پناه - اینک و عجب است که این نیا شناسه را بمو
 تکارش است یکی آنکه هرگاه قدسی ملازمان از بنارس بهایونکه خویش پرتو رو و فکند
 علت اختیار سفرم از زبان بیان یاران خویش دریابند دوم آنکه عازمه حرمین شریفین
 با عطای از راه موعوده یارگیری دستگیری فرمودن است زیاده نیاز که دل داند و در
 و اسلام - بنام شیخ حاتم علی سخا که هر توکان سخا آمده چنانم تو حاتم
 چه بجا آمده - وی آفتاب از نصف النهار برگشته بود که چاروا دار رسید و اسپ دایان
 رسانید و علت یرزی بدین نگ تقریر کرد که هرگاه به تمام جسر کلان سیدم اسپ دایان چنان
 سکنه رمی خورد که بخود اندر رود افتاد و زین نقطه حالتی فرو گرفت که تا یک ساعت
 نمانده بود و پس آنکه چون لخته بخود آدم تا آنجا که نگاه در رسید اسپ دایان اندیم
 لاجرم با همه رسیدگی نیرو و طلبش بهر سو دیدن گرفتیم تا پس ساعتی از ابروستانی گرفتار
 کردم و بدین شتافتیم تمام شد و دهستان او حالا بقیه دهستانم بشنود که چون به کام رسیدن
 تا گرفته وقت روانیم ز دست رفته بود دست از غنیت بدست و بهتر اسپ با حکم آنکه خسته تر از دلم
 رخصت باز گشت ندادم و امروز خود روان نکردیم را علتی غیر ازین نیست که این سنگ
 بلکه بنوعی کسب و ملت ملازمت جناب والد بود و نیک دانم که امروز جناب شان
 رخت بکامپور کشیده باشند پس اندرین حالت نقل حرکت چون سفر یک وان ناسود
 نمود و اسلام رقعہ بنام میر علی حسین جامع فضایل اربعه سلامت - ان

آفتاب از نصف النهار برگشت
 بر گشت بندی و پیمایش
 سپاس چاروا دارای
 سانس «اس»
 جز نشستی
 سکنه عمارت
 ندای هر کجا
 بعد از آن
 تپ سبیل گز
 بهتر اسپ
 نیست

آن کرامت فرمودن روح و دگر می هست که تاسن منم منم و زمره شکرش - بنام میر
 طهیر الدین صاحب جان ایت - دو ساعت است که جای دارم زیرا که
 جلو میافزاید و دیده برام جلوه افروزی شمارا و طاییت دگر از نگارش این کاغذ پاره
 آنست که آگهی نمیشد از گرایش خاطر یعنی اگر پیش نهاد خاطر باشد خود اینجا آمدن رنگ
 تعلم تخمین و اینجا انتظار می باشم و اگر خواهند جلوه گاه خود طرح آن انگذدن خود بد انجام
 رسم و اسلام - بنام سید عظم علی روح حسن - غالباً گمان برده باشید که حسن
 برای نام و عدد را از خاطر بردارند اخته و راه غدیر پیوده و حقانیه اینچنین است بل رنگ حقیقت
 این است که همان در رسیدن نوای مطلب بگوش یاران در کشیدم تا ایشان بچشم کشیدند
 و تکیا پو داشتند و دوسه پیام آوردند تا ازین بگذر که احدی ازان فراخورشان شما نبود
 پس سرگرم تخفیف سخن شک نیست که در عرض همین هفت عشره صورته شایسته نمایا
 میگردد و هماندم نایش بذریعہ نگارش بشما آگهی داده می آید زیاده دعا خیر - بنام
 مولوی سید یاور حسین صاحب لا احسن - نه زمین رگزر که دوین باه
 از چاکریم پایان یافت بل حکم سنگین ضرورتی عرضه گرم که تحمل در دسری ضرورت را
 در مانگری فرمایند یعنی ما بسیار این ه دوم از مختار صاحب فراچنگ آورده فردا بدست یاری
 پسرشان بن ارزانی دارند و اسلام - بنام شیخ تراب علی فائز المنة الله که پس
 از عمر بنی خاطر دگر که ششم و بیکی نامه نامی سرفراز ششم پس از عمری دلت را با محبت شما
 کردی گرم کردی فاگردی عطا کردی بجا کردی مهربانی پناه دور و زهرست کتب کرده ام
 و از سورت عرضش انما یهواس بر جاندارم که پاسخ حقایق مستفسر شمارا بنحویکه تمام عیار باشد
 بر گزاردم لا علاج گزارنش را و امیکر از م زمانیکه پاره از بهبود رخ فیناید بگو که پورش بجا رگس

عذر بنی
 بنام سید عظم علی روح حسن
 بنام سید عظم علی روح حسن

بنام سید یاور حسین صاحب لا احسن
 بنام سید یاور حسین صاحب لا احسن
 بنام سید یاور حسین صاحب لا احسن

پذیرفته باد - بنام مولوی امان الحق صاحب مولانا اسلام علیکم بر گزار دنیا
 نه انقدر است که در حوصله وقت تواند گنجید لاجرم و امیگر از شربست بنگام دست داد
 دولت حضور خدمت و همانا این دولت بچشم در می آید تباریخ باز هم در بخت باشد استیلا
 و نیز خاطر اندازم که بعد از این پای نگریم خبر جو اروالا کده الحکرم آدمم تا در سازم بشرح غیا
 که از نگارش این عرضه دارم آن این است که مسئله شنبه ظهر ورق هزار هجدهم رسیدن
 مطرز بقوی فرموده بعرضه رسان سپارند و السلام بنام مولوی احمدرحمه
 زندگانی من - سرد فرنگاشتی باین است که مکتوب هزار هجدهم این رسیدن دیدن
 بنظر یگان یگان از کفر مایان من بگزرانید تا دریابند که حسن غریب الوطن و رسوم
 از روانی بسواد وطن پیوست و بعلت سر همگیهای ناگزیر بنیوا و در صورت علمی که وارد
 نتوانست کتابت جدا گانه بنام نامی هر یک از اینان بر نگاشتن و غالباً که پیش از یکبار
 بناید و بر می آوریم در خدمت با عظمت مولانا شاه سید امین الله صاحب این عرضه که
 این کتاب مدینه نعت از دست دشمنین بود بر آوردن است و بدین عمل خیر بسیار
 را بکعبه رحمت رسانیدن همچنین در باره بیع نسخهای بجا مانده که میانه کرم را کار فرمودست
 و نیز پس بر سال بهایش داد حاجت روانی دادن نیز روان دشمن سودت زیبا
 خویش هر هفته خوشدل فرمودن بخدمت محرم شک شوکت جناب مولوی سید
 جودت گزار شکر سلام و این پیام توان شد که حسن نکوئی خواه را بر آن دیده براه رسیدن
 نتایج افکار خویش بدارند زیاده اندر خصوص بگویم که خود از طایفه دانش پژوهانند
 دانش پژوهان نیک اند که الوقت سیف الفوت حیف فیر سرنگان فرموده اند کار را
 را بفر و انتوان اخذ حاصل آنکه در هر هفته دوسه چاپ به همان قاعده که فر گرفته اند بسک

در هر هفته یکبار

موزونی توان کشید بن فرستاد و تهیدستی و قلاشی لازمی برای روزگاری میگوید
 که در باره سرعت بیج مجله های یوان بل التفات تام فرمودن است و بدست هربا
 نیاز احمد خان پس سلام سنون شوق دیدار روز افزون توان گفت که حقایق
 کتاب موعود را از یاد نداده ام همانا زود دست که سوادش پامان پذیر گردد و بنده شما
 روانی پذیرد انشاء الله احدی تمام شد دستانیکه به تقدیر مایان مرا بایسته سرود آدم بر
 سرخه نیکه باشما دارم بود با دو که همه آن نقد که در کینه من بوده است هماندم رسیدن ^{سازگار} ^{سازگار}
 و اخیران و ام طلبان تسلیم یافت و نزدیک است که جنگلی زیور نسوان بفروخت ^{زود} ^{زود}
 و با اینهمه دوش جان از گرانی فکرت ناگزیر با سبکی پذیرد پس نظربین حالت شمارا
 اندران کوشیدن که گنگی کتابهای که بشما سپردم زود فروخت پذیرد و بهایش بمن ^{در} ^{در}
 آباشد که گوشه از خواب برافند و نیز آن باید که بشما سپردم زود و بچنگ آید و
 بنده مست مولانا صاحب بن رسانیده در دم بمن نامه بزرگاری که حاوی باشد مرثیه این
 رسانیدن را تا بنده فکرت ادای و ام شان از دلم بر خیزد و از گنگی گله های بی پروائی شما
 می این است که نسخه سر اول تم روانیم بمن سپردید دوم اینکه پس رسیدن اینجا پدید
 آمد که از جمله آن کسید و روپیه که میبایداری شما در شهر رجب الاول فرستاده بودم ^{مکلی} ^{مکلی}
 روپیه بوالده خود رسانیدید نه پیشتر می بیش از آن باری همه حیرتم که این مایه و ستازی
 چه معنی دارد و سر شکوه بر طرف از خواشهای من کی است که تا خاک نشین وطن از ^{خواری} ^{خواری}
 و تعطیل و امانده و کلد کوب کلفت و محن بستم ز راهانه جد بزرگوار خویش همان آن ^{دول} ^{دول}
 بمن فرستاده باشد و بنده مست جدا مجد خویش برگزاید که این طلب من بسبیل ^{مست} ^{مست}
 هرگاه بخوریم نمته یکا به پاچی بسنگ آمده و از برفا رمی ورم و بجای میرسم و پیش از ^{خواری} ^{خواری}

سه گوشه ای است
 و از نقد بخت و در شود
 سه پیشتر شده از پول

سه دست از من
 سه دست از من

سه پای بسنگ
 سه پای بسنگ

این وام را بیکم از انشاء الله اعظم خاطر اقدس بر سر جمعت یاد دوم آنکه رفته موسسه
 مسماة را که بورق نافرومی بچشم سید رنگ بوی مید رسانید و بیشتر پیش می باید رفت و رسم
 راه دله می خاطر جوئی باید گزارد و ناگزیرای متعلقه تعمیر کاش را روانی باید داد و اندرین
 روستا جیسے نیا ز احمد خالصا صاحب را انبار خود باید داشت که دوستدار اند و محبت مرد
 دارند ایضا عصای سیری من کی کتابی بنام شما نگاشته و بریل پاپاروان داشته
 و غایت افرستادن از فرستادن این نامه بخر طلب شما نبوده است نیست یعنی همانم رویتین
 راه از طرف کوه آید و با خود آید جلگی ساز و برگ تعلیم نظم و فترا که از جلد نیست یکی سر اول دوم سفینه
 زبان سوم و اوراق تمهید و محاورات حال چهارم رساله ترکیب نگاشته دست خاص من
 و نیز ناگزیر اندیشید آورده چارده مجلد از رنگ فونگ را که نزد جیو میا نصاب پوخت است علت
 طلب شما غیر ازین نیست که از برگرد عرض ضعف بصورت تعدی نزله ششم امراض میرسد تاب
 یاری تعلیم شمر بر حقیقت نماید در نفس خسته ام نماده است زین و میخوام که شمار بجای خویش بر
 نگارم و خود بهر چاره جوئی بگره کشم ایضا بر غور و دلزن - اینقدر خود رفتگی و اینمایه
 دیوانگی که بچوب و نامه ام و کمایش و از ده مدعای لایبیه مندرج بآنها تنها اینقدر نگاشته
 که دو نامه رسید و دیگر هیچ منی پاسخ آن مطالب شرحی نه گنایسته همانا اکنون بودند که حای
 از جوش جنون فرط یافته در آنی بجائی سیده آید که در خود و خطاب نماده آید لاجرم غمان
 که پاسخ آن مطالب بدیه چنان نگاشته و نخواهم که آن هر دو نامه را زرف بگیرد و پاسخهای آن
 مطالب یک یک بن تم کنید البته بچشم مجوری امروز اینقدر بر می نگارم که خدا را کالاسه ناروا
 مرا زود بین وان کنید وان عبارت است از کتابها تیکه بمولانا سید امین الله صاحب پیره
 و نیز خدا را ناگزیر اندیشید فرستادن این قهر را که مفتوح است بلفظ الا و فرستادن اینهمه مطلوبهای

این را بیکم از انشاء الله اعظم خاطر اقدس بر سر جمعت یاد دوم آنکه رفته موسسه

مسماة را که بورق نافرومی بچشم سید رنگ بوی مید رسانید و بیشتر پیش می باید رفت و رسم

راه دله می خاطر جوئی باید گزارد و ناگزیرای متعلقه تعمیر کاش را روانی باید داد و اندرین

روستا جیسے نیا ز احمد خالصا صاحب را انبار خود باید داشت که دوستدار اند و محبت مرد

دارند ایضا عصای سیری من کی کتابی بنام شما نگاشته و بریل پاپاروان داشته

و غایت افرستادن از فرستادن این نامه بخر طلب شما نبوده است نیست یعنی همانم رویتین

راه از طرف کوه آید و با خود آید جلگی ساز و برگ تعلیم نظم و فترا که از جلد نیست یکی سر اول دوم سفینه

زبان سوم و اوراق تمهید و محاورات حال چهارم رساله ترکیب نگاشته دست خاص من

و نیز ناگزیر اندیشید آورده چارده مجلد از رنگ فونگ را که نزد جیو میا نصاب پوخت است علت

طلب شما غیر ازین نیست که از برگرد عرض ضعف بصورت تعدی نزله ششم امراض میرسد تاب

این را بیکم از انشاء الله اعظم خاطر اقدس بر سر جمعت یاد دوم آنکه رفته موسسه

مسماة را که بورق نافرومی بچشم سید رنگ بوی مید رسانید و بیشتر پیش می باید رفت و رسم

برادر کوچک نیاز احمد خان یا حافظ مبارک علی صاحب باز خرید و تملیق بگویند که بیشتر نامی
از وطن می آیند و میر و منچشم که این مملوهای والدین را با کسی از اینان سپارید و موکد شوید که
زود بغازیور در رسانندش بجای باش مولوی عبدالاحد صاحب کلیل که از اعیان شکیر
این یاراند. و مولانا صاحب اگر رقعات نگاشته دست خامه مراند نه نقلش بردارید و بن
فرستید تا بسکک لطیفش در ششم مطبع اینجا. و با خود برش در سفر مغرب تا هنگام ملاقات ایسان
بکار آید و اگر خود رفتی فرصت بدزد و مخلفی بروید و بگویند که والدین بکیر تبهیدست بوده اند و نه
نخستین از وطن پیش می رسیدند و از آن پیش قدم براه غازیور بگریختند و تا بغازیور رسیده اند
بچاره گری ضعیف بصر خویش پیچیده اند و سه شرایین آهنگ اند که در شهر ریح الاول پیچیده
شمار در رسند خاطر همه تنگ بر جادار دیده اندیشه تنگ و تسلیم. بنام مولف جناب مولانا
دی از نگارش حافظ صاحب پدید آمد که بست و نه به مجله دیوان ملوک من مسئله خود را
بخدمت آن مخدوم در رسید از اینجا که درین بلده فراوان مردم بخیردیش اما بهیستند و در پیش
موقع پیش دست نداده بود و نخواهد داد امید و ام که هماندم رسیدن این حاجت نامه حافظ مبارک
علی صاحب پیش خود خوانده و پژوهشگر حال عزیمت شانش نداندا اگر در همین و سه روز غرض من
داشته باشند کتب مذکوره را بخودشان سپارند و بفرایند که بموطن خویش بید و از اینجا بی تهاون
بغازیور روان آید و در حسن اگر تخرک سابق الوصف درنگی داشته باشند کتب مذکوره را بوقتیکه
ذاک روان فرمایند بطریق کمیت حصول ذاک بیش از یک نیم روپیه نباشد و اگر بیش از آن باشد
ارسال کتب او شکنج تعویق داشته از مقدار حصول الکی بخشد تا بعد از این خصوص طلبش نگردد
ریزم والسلام ایضا جناب مولانا. رسیدن کتب چگونیم که چه آیه شمرند و عنایتهم گردانید
نست که داشت خاک جفت جان است گردن جانم از بار این کرم نمایان حمید و تراز طاق خود را

سه دیدن ملاقات
کردن ۱۲ ساله
از اینجا که ملایم بگوید
نست و غنم در گردن بیا
ایست

الهی این کرم فرمائی تا کرم نامدار جهان است زیب جهان چون کرم صحرایان باشند آدم تا
 پاشنگزار شوم مرمضون طلب اجزاء باقیانده را آنجا حکم ضرورت گستاخانه برگیر از کرم همانا در باره فحاشا
 پذیرای سواد این اجزاء درنگی که رفت همواره بقایای آن مخدوم روی داد و بر تهنیتی دلیلی است
 نمایان که اندرین نسبت پسین فتن بطنیم آباد چند کثرت واکوید آن اجزاء بخت در میان نهادم اما بخوا
 از لبهای گهوار حریف فرو ریخت و نیز بحد ران قرب چند پره خوشتر تعالید آن بخت شدم که فحاشا
 بخت رسانیده بود اما سامی خدام ملقت نشدند و نیز جادار اگر گویم که مخدوم گاهی طلب آن
 اجزاء نامنه بنام این تنگ نام روان نفرمودند لاجرم برودادین حساب و علل دلگیری که بسیر
 انجاش داشتیم بدم سردی بدل شد و حالیا که بطلبش فرموده اند نتوانم شرف اقتضای آن
 چارزگر زانویی تعلقات چاکری آنایه تنگتر صتم که فرصت دیدن شانشین بشواری میشنود
 و از افرادانی شقت تحلیم انقدر رسیده کالیو به شتم که اگر نادره خواهیم نامه بوطن کردن نام وطن
 بدیرمادی آید و دلیلی روشن از روز است بر تنگتر صتم و خود فکلی من که مهال بر بوم شین باشد
 مقوله حضرت سعدی علیه الرحمة را کار نه بسته ام که فرموده اند **س** زن تازه کن خواب
 در هر بهار که تقویم پاید بکار و سخن کوتاه همینکه پس نه روز از اینجا باری بنم
 بوطن باز میخورم بکیان بقل نظر ثانی اجزاء گره می شوم و در آغاز ماه شعبان شبستاری چایا
 بگرا میخدمت روان میدارم انشاء الله اعظم و عجب نیست که اندرین سفر شتین بطنیم آباد در رسم
 و چه خوش باشد که همچنین شوم و در سیده پذیرفته باد بجناب قاضی صاحب حاجی صاحب سلام
 بنیازی که سرمایه نازش نیازمندان است و رفته که اندرین نیایش نامه فرو می بجم ترقب که بسایه
 دست التفات گرامی بکتاب الیه رسیده باد آنکه بعشر کده حیو میان جادار و پاشخ غرا چنگ
 آورده در جواب این نیاز نامه که یارب زود رسیدنش بکام دلم رساند فرو حیدر آید و السلام

۵۲ در جواب بخت انجام

۵۳ واکوید ایسه ذکر

۵۴ م سردی آن بخت
 ۵۵ نامداران که نیکو ازنده
 ۵۶ بختن در دست دادن

۵۷ بخت ای بخت

۵۸ بوطن بخود سخن

۵۹ از رسیدن

۶۰ شدن باری که نیکو بکار

۶۱ معرفت

۶۲ دست ای خانه

ایضا سیدی سندی - گر آتش شوق فراخی انشا الهه افسرد شد که پاهایه سر گرمی آباد
 و در میان نهادن عهد استوار اجرائیش را باین جزو لای تقربی روان نمشتند و این همه یک
 خود القات نفرو و نیکو کارش پاسخ ضرورت نامه که در آخر ماه گذشته بخدمت فرستاد هم بزرگ
 حلت این بی نیازها بخیراد حضرت بی نیاز سباده اکنون نکرده بخدمت وزیرین القات را از استغنا
 باز ندانم چرب گرمی فرمان که از پرستارانش یکی دل در گمان است رقعاتی چند بنور
 روان میکنم رسیده باد و در حال مجامعت رقعات بوج پذیرد و چگونگی من این است که در آخر ماه
 از تنقید رابع فرغ و در زیم و وقف این آنکه کم کس گزاردن و گانه عید انضی را گرمی آباد
 شوم و بر جویم چار و نصف بصیر از کمالی که پسر و حال پیشکش بگویندست و انودا بودم و من
 آنکه که از تداوی نصف بصیر بپروازم راه غازی پور فرمایش گیرم و السلام - بنام نیاز خدای
 جماعه و اردوست نامهربانمن - مراسم عرفیه بر طرف عینی گله نماید اوری تسبیح و استعا
 شوق و فراق نسرایم تنها حقیقت اثری که فسون محبت شما در من کرده است سخن میرانم
 در پرده هماناد که هرگاه داغ دور شای بدل برداشته از عظیم آباد برون تا ختم حاسته پدیدار آمد
 که کوئی حوری از کفم بدر رفت چون پس چار ماه عظیم آباد رفتم اتفاق افتاد بے جلو و چال
 شما هر کج و دکان که گزر کردم چنان نمود که کوئی بکام اثر در دامده ام و السلام - بنام خ
 امید علی تهجانه دار حیرت متخلص بر قصید ایت تخمیر اعزی منشی امید علی روشن
 روی هویشان با ذکر دامن حسن امروز چاهگاه غبار دامن سرزمین موضع بیت گانه که دیدن پیش
 رقبه ندان که بیز راه نیوتی میشود اما بسده حسرت حسرت چیست باین قریب اتصال سیدان پادشاه
 و در جواب این سیدان چیست برنگی طبیعت از زکریا نبوی امراض گوناگون که از ان همه بی
 ضنف بصیرت دوم اختلاج قلب سوم آنکه اگر گویم شنیدن را خون بگریزه آید بطلان

چه در حال ساری
 انودا بودی بیا
 کرده بودی

اگر مکن باشد و هم دانستیم نمی باشند که خدمت استاد زکوة دولت و سرایت ترقی اقبال و یک چای ریایه
 بوساطت اجیری بن ادا کنند و این هدیه در توتنی بن رسد و السلام - بنام مولوی نظام
 الدین شیخی رشک طالب ذوقی متخلص شیخی سلیم ربکم - دی محبت نامه و قطعه نصیحت
 ریخته گلک گهر ریز شما ذوق قاضی اقبال الدین صاحب یافتیم و بر سر طریش گشتم و ادب است
 که اگر زلف محبت همچو آب شمارا کند گردن جان بودی از آن خراب آباد نقل حرکت اتفاق افتاد
 هزاران همچو عرفی در رکاب شما دیدند و زیاده و چویم که پند بعاشق جز گردگان بگنبد بنا
 و تابدین بقعه رسیده ام دو نامه بنام نامی حکیم حاذق صاحب نگاشته و روان بسته ام
 اما هنوز پیاخ آنها از طرف شان هوای نوزید شایسته آنکه هماندم رسیدن و دیدن قهقهه
 چو گوی این قفانم را گوش آشنای حکیم صاحب گردانید و السلام - بنام شیخ موالی حسین
 شورش شاگرد و جناب مصنف شور عالم سخن جز شکم الله سخن نواب الزین - قهقهه
 زیبای شما با چاهه دل بر بار رسید گر انما گلی بان ترکیب و شایگان می مضامین هر یکی از آن تنها
 که سخن شناسان این یار را معترف با موز گاری شما گردانید و همانا این اعتراف را موجبی که
 است که زین پیش بیشتر با حجت سرعت تعلیم شما را از زبانم شلفه اند و نیز شریکی از علامه شما را
 که نامه بنام نگاشته بود نظاره کرده با بحدی که از آنان که از تو اگر ان این یار اند طلب شما را
 بار سال از راه ازمن آرزو کرده اند و من بخود ان قرار داده ام که تا مقدمه نخواه و زاد راه و نخواه
 پذیرد و بان هم نامه بطلب شما نگارم و چون حال سخن از چاکری شما در میان آمدی با پند اند
 که حسب الوعد که لیه ریل از کیه خود بشمارم و شما را بخوانم همانا اگر خدای عز و جل ارست می آید
 عتق رب زاد راه شایسته بشماست روانی سیه پذیرد و چایش شما بعنوان نیکو بدین
 صورت پذیر میگردد فقط رقعہ بنام نامی مولوی سید بدر الحسن صاحب قبل

۱۰۰ چای ریایه

چای پانی

۱۰۰ بطور شورش

۱۰۰ دیوان

۱۰۰ زوجه

۱۰۰ دیوان از آن

۱۰۰ و وعدہ کردن

هرچون تا پیر چشم تقار بود که رقعه عالی درود فرمود چندیایم که با حال عرض خود بر شتاب رفت
 پیای کعبه دیدار شریف کردم تا بچشم سصلحتی که فرادوم حضور عرض خواهم داد سکون ابر حرکت تقدم
 داشتم دیوان مطلوب بحال سپرده آمد رسیده با در رقعه بخشی محمد عاشق بلبل تحلیص غز
 جانم - تارفته اید دیده از دیدن گوش از شنیدن گلدار دشتالسته آنکه زود رنگ بخت یزید
 و اگر سبیه گریا بکفر فعل و حرکت بود از آن آهی بهید و غایت دگر از مقدم شما انارم که جزو
 از نظم و ترنما از شایر گیرم و اندرین سفر دکن با خود برجم و با عیان اینجا بنمایم زیاده دعا خیر
 بنام مولوی سید محمد عسکری تحصیلدار **ع** نامدار عالم بهتری * مولوی سید
 محمد عسکری - وی آغاز وقت ظهر بود که بمنزل مقصود در پیوستم و حسب سیمونی گرامی ملازمت
 در عرض همین و سه روز ریاستگاه دکن بر می شتابم انشاء الله العظمی عانت نکست این
 روز جز ساختگی لبوس نیست و اینک که رو عده در میان می نیم که پس پانچ پیری این سیمونان
 بگرامی خدمت و ان خواهم خدمت انشاء الله تعالی زیاده جز در دحرمان خدمت چه بگرامی

بسم الله الرحمن الرحیم

لخت دوم رقعاتی که بفرمایش دیگران رقم یافت عرضی - جنابا
 منظره المتعالی روز حرمان خدمت را شامگاه بود که قدم با آباد گزاشتم و شب را سحر کرده بکرب
 و خانی طرح رکوب انقدرم و عصرگاه به بنارس رسیدم و فرود آمدیم بکاشانه یکی از اعیان پس
 ساعتی از ورودم چون میرزا به حقیقت تعلیم من قوف یافت بیابانه خواست تا آمد تا حاده
 شعر گوئی در انجمنش از آنجا که ذهن سادشت در دهم غزل موزون کرد و خیلی شادمان شد پس
 چون بین تعلیم و تعلم رابطه یکدی می میان هم نیک استواری گرفت سخن از فرمایشهای قدسی گان
 در میان دلفت که فسفاری از دوستان قدیم و صمیم من است دی بجای گاهی فیه است و در پنجم

عنه و بهار بنی خجسته

عنه و بهار بنی خجسته

بدینجا باز رسید آنگاه سرانجام این فرمایشها چنانکه خواهید بذریعہ اش رنگ تواند بست نوشت
 دیگری پس نظر باین شمارا باید بخوراند اینجا پائیدن لاجرم گفتارش را از آنجا که بگرد آور دنی بود
 کارستم و پس بخروند و در خواهم نگاشت اند روی صورت حال معروضه شدت زیاده
 حدادب - دیگر آسایش جان برادر - آفرین بر سلامت فطرت و اصابت فطرت شما که
 از میان و کلا کس را برگزیدید که کارنامه دانش پژوهان و بارنامه کارگهان ست حسنا و مطن
 بین رق فرومی بزم رسید باد - فقط دیگر - قبله من کعبه من - در زمانیکه در اسگ گزیده بود
 بزرگام با سید بودم دوست کرده بودند یکی آنکه بترتیب محفل میلاد شریف شرف اندوز شوند -
 دوم آنکه چار صدیکین را طعام بخورد در دهنند با بچه اکنون که پیریه دور و دوری در کشیدیم پیش نه
 خاطر بزرگان آنست که فردا از وفای هر دو نذر سپردانند بدین عنوان پیش از نیمه روز از طعام سنا
 فراغ و رزق پس گزاران را مغرب قرأت میلاد شریف اقتتاح پذیرد و ساعت نه کن
 پذیر کرد و بعدش کاسه های شیرینج بار باب انجمن شش کرده اید حاصل عرض فسانه آنکه والا
 حضرت نفیسه پیش از مغرب بورود آفتاب نمود خویش سرم را با آسمان ساند و بترتیب انجمن
 شریف ذخیره حسنات فرا انبارند زیاده حدادب - دیگر برادر گرم ستر اعلی الله شکم و
 ارفع مقامکم - عمری بسر آمد و روزگار سے پایان سید که رسیدن خیریت نامه در ماکر درو
 بیابانی دل نکردید یارب انفس خیر و اونی نشه سور و سرور مباد و چه خوش باشد که با مرده یست
 احوال خویش حقیقت این معنی هم آویزه گوش آگهی گردانند که جناب حکیم صاحبیه از وطن بیرون
 زدن میانه و اگر زنده چند تن را از هموطنان بهیروی برگزیدند و زنت گویا کرشیدند یا برایت گاه دیگر
 و از راه کلام بود و از تارنجا چندم که خودشان را فعل حرکت اتفاق افتاد و زان پس بمنزل قفقاز
 کتابی فرستاد میانه و اگر فرستاد نظر اش بود در زمانیکه حکیم صاحب اندرین بقعه جا داشتند از کتب و بی شکا

۱۰ بارنامه ای نوشت
 ۲۰ بهر دست بست
 ۳۰ بخور و دادن ای شیخ
 ۴۰ در روز سه شنبه

۵۰ بهر از ندانی قلم نوشت
 ۶۰ غنای قلم
 ۷۰ چندم بندی کوئی

۸۰ طارش ای غوغا

د فرستاده تقدیرشان پدید آمد و بود که مولوی ظهیر الدین صاحب از ریستگاه به پوپال مطلوب
شده اند و تا پسترس فرادان یاستگاه بر سگرا بند پس بخاثر حقیقت حال شان نیز بدو خوشم فرار
اعنی رقم فرماید که سابق الوصف پس سیدن بان یاستگاه بزرده که ام منصب جایستند و تا سید
آن منصب چه مقدار دارد و آن کو چک شان به معنای شان فته اند یانه و اگر فته اند بکار منصب
گردیدند یانه هنوز و هم در آن بقعه می ایست هر علی نام و چون مهر میر و شناس خاص عام روز
خود بخرا سید و دیدارش کنی یا خودش را پیش خود بخوانید و ازین سلام و این پیام برگزاید که همانا اگر فته
که خدائی شده یک از رسم و راه هر و فار و ستانی شده و برین عوی من لیلی است بسو کن دوما
از و بنام نامیت نکاشتم و در آن دشم و نیک نام که آن هر دو آرزو نام فیضیاب نکاشتم گشت
و نیز در نور و هفت نامه که باسم یاران آن بلده بخار کردم سلام شوق بناست رقم کردم اما از جا
در پاسخ آن دنامه و هفت سلام صدائی بر نخاست باری مانیکو نیم بس لیکن تو خود فته
یک تم و الماس این همه یک جان آزار نیقدرد و نیز روز دوم از رسیدن این آرزو نام کلیفت
اینقدر رفتار شود که بجناب تحصیلدار صاحب پیونید و برگزاید که جناب عالی دادنامه من چرا هنوز بداد
صدر روانی نمی پذیرد و در پاسخ این امر چاره های شان فرودیزد عن عن بن بزرگارید و ما چرا
جنایت نیست که روز هفتم این بر حلقه پستانی استین دم و نیمو استم که روز دوشم نخت بناست
لشم اما دوش از حیان را داند و رشته چاکری برگردم در گنندند و زان هر دوشم کی کسب فن نظم فرمایند
از فتنه و یکی در دل بکتاب نترستند و ما مانده دلخواه بهر من معین کردند عینی دو چند از نشت که از علامه
نابین می فیتیم و آن سردارم که پس کیند از نجاکوس حیل کو بم و بعد ازین سر در نیادم جز
چاکری والی علی انشاء الله الملك بر میگزارم بجناب میر صاحب سلامت بنیاز که گردن ل در کند او
چون آه بیدلان سیده باد بنام کی از گاو لیان از طرف دوستی تحریر یافت

۱۰ تقدای فرزند
۱۱ سید بن فرادان
۱۲ از سون
۱۳ بخار

۱۴ دید کردن ده فته
۱۵ کردن
۱۶ ای روشن
۱۷ سلفه

۱۸ استین ان بر نشت
۱۹ کاند از ل کردن
۲۰ فزین گفتن ای اغیار کردن

۲۱ حکمت و حافظ فرمایند
۲۲ ناکر در نیارد و دو کوان با لشم
۲۳ از بلادت است

۲۴ کالندی کنی طریقت

علی میرزا...

پایان پذیری باطلو بهای دگر سمت روانی خواهد یافت و اجرای سر بر گزینی و مرد
کار پروازان ستار از زبان عرضه رسان میای رسی عالی خواهد شد زیاده حداد
دولت بیدار پرستار باد. دیگر عالیجا با گواهان را بعزم آسود بخفته ام و انتظار رسی
فرانم تا باریخیکه از آن آگاهیده شوم همگان را روان کنم و نیز بر رای قوی بندگان
ماند که بمانم از گزینی فانی حریفان یعنی میادارگی فروریزند و رنگ سرگرمی آلودگی خود
شان برگردانند زیاده حداد دولت اقبال پائیده با دیگر صاحب من - در دم انتظار
شمار و دست که جان لب سیده را راسی ملک عدم گردانید پس اگر خوسید که نه بچندین
مستتر ازاد و بهای باید دیگر جناب حکیم صاحب ذوالمجد و اکرم بقراط خدم سلامت شبانگاه زده
بودند که بروقی فرمان گرامی سراز باش خواب برداشتم و جبهای سهل فرو بردم با دو جبهه
عرق روبا ترک و دم آفتاب فتوح آشنایم اما ایندم که نه زده اند دست اجابت نشد
و کمابیش نیم ساعت است که اندرون شکم خربی ریجی جو شان گشت زمان است وزیر بگفت
جسم تا روح کسر بگذرد و پریشان است حاصل عرض پریشانها آنکه جان لب آمد دم
دوران دس دیگر بویف کفان صدق صفا سلامت - دمی گرم گرگ را سر آغاز بود
که گرفت خواب از چشم پر خشتین چه دریا فتم فغنی و قراقری در شکم و بعدش هنوز پاره از است
نگذشته بود که دل بهم خورد و دوشویری عجب شتم آورد اما آنکه شکوفه کردم و بر خیزان را
گشت بدون نیت بعدش تقاضا شد بیت الفراع رفتم دستی سرگ اجابت شد خبر
ژین اجابت طبیعت لختی سبکی پذیرفت اما ضعف پیدا آمد که دستم مگر روح پرافتاشد
پس چون حال خلی دگر گزینی گرفت با لکی نبشستم و بزنا نمانه رسیدم و حکیم صاحب
تخلیف من بجه فرمای دادم و بجه جناب شان سه کزت باب گرم قی کرد و خشتین کزت

در دم ترک غش خلی
در دم آفتاب
در دم آفتاب
در دم آفتاب
در دم آفتاب

نکودان شکاران
نکودان شکاران
نکودان شکاران
نکودان شکاران
نکودان شکاران

بیت از برای یاد

بزرگوار ای گوشت برآمد و مرت دوین کوچک پار چپای گوشت بدر زد و سوسن نوبت تنها
 آب فروخت پس چنان استقراغ فراغ شد همه سبکدوش برآمد تا آنکه خواب نه و راور و سخت
 در ساختن و ساعت هشت بیدار شد و شاگاه چیز خورد و تا ایندم حال نیکو دارم محمد ^{صلی الله علیه و آله}
 احسانه و کریمه دیگر از طرف شخصی به بخوابش نگاریافت - السلام علیک زکریا و یحیی و عیسی
 شار و می توانم بزیادت بعد از این گلی که دلپذیر افتد صورت پذیرفتی نیست بل خود این مایه زیبائی
 که هست رنگ خواهد باخت پس حالیا بزرگوار ای که بنا گرفته برگشته آید و پرستار شما که رخ آینه
 سر و عین و چرخ استار سیوید بگویندش که چنین از من ببرد و آهمن بنخ باز نمود و خویش بخیرید آورد و در
 بعد از این با فراز من است سروریده او و اسلام - دیگر خدمت بی پروا را ذکر کرد - نامه شکوید
 آبا بصابت ^{صلی الله علیه و آله} آهسته تفسیر استند آنکه نامه سان حشمت توانا پیش از آنکه عفو انش کشا و یابد
 بقاضای زشت گفتن گرفت که پاسخ ثابت من تسلیم کنید من زینهار نفسی راست نخواهم کرد چنان
 آنکه شتاب ندگی آن حشمت نگذاشت که قدره از چو که پرداخته آید تا آنکه او می طلبد در همان قدر
 آمد و دیدم بوی سپرد آدم تا سخن از عالمی در گرانم همانا همه حیرتم و از دل حیران آمیخه در پیش کشم
 لای لازم گاه و غیبت زاد بوم چرا از نظاره پرستان رخ نهفتند و رسم خیر و نگر از دگر از آن
 تراشد که مگر از آنکه اندیشیدند برگزینش که بگویند آنکس که مانع میوانسته شد باری که شتم از باز خوا
 و آدم برگذارش بجای خویش در پرده ماناد که هنوز از بیدار که حالتی دارم زار و رنجور زهای
 لایم از آنجا که علیم کار گزنی شود و همدرین بقعه چاره گری نمی بینم که کف آرزو بدامش در زخم بیک
 بر خزاری گایوی و دست و پا بگی من بخشنده است یعنی گنجی بشید که تا که رو بدین می نهند اگر این
 رو نهاند و اتفاق افتد در خود را بدو در که عبارت از امید است در مانگر با شتم تا آنجا که صله بین
 بلند و ریزند و اگر هنوز منزل غم این طرف و ر بوده باشد از حضرت عزرائیل چاره جو شوم - دیگر

رفت پناها بیگ باز گردانده هماندم رسیدنش بغزو شدن و از ده آمد و قیامتش سده رو پیش پند
از وی پس گرفته و بر قهر رسان سپرده آمد و فروشنده و انچه که پهای خریدهای خانصاحب
همگی باز ده رو پیوه و دوازده آنه بوده است از پنجاه ده رو پیوه یا فتم و هشت آنه با سخا طر خانصبا
والکد اشتم حالیا کیره چار آنه با پی خانصاحب بجایمانده است که کلامه زیاده نیازه و اگر مهر یا
ناصیه سانی پانده از پنجمین لده شریف فروغ چهره ایمان من بجای آوردن فرمان سامی لازمان
سرمایه نازش جانش با اینهمه اگر اکسب این هر دو نعمت محروم باشم باور توان فرمود که حایقی
کریبان گیر آمد و آن اشارت است بدو معنی یکی گون طامعی و رسید و بختی دوم گرانى زنجیر نازیری
و نیز اندرین موقت اگر آتیه و لا علی المریض حرج را عذر خواه و آمانگی خویش آورم غالباً
که آن عذر رخ بنیاده پذیرفتی روشناسی پذیرد با بحد پوزش مجبور بر دل نازک که مفرمانگانی کنان
و اگر چنانچه با منی منطقی دی سنگین ضرورتی گلو گیر و قتم آمده بود و وقت سکون قرارم گیر بر عجز ده
و امر و زارشوش چنان بستم کرده که از هوش و آگاهی گردسته نمانده و رنه در تصور گفتمی که در عین محبت
خرامش بر تابند و بر سر و قتم رسیده در مانگردان ضرورت شوند و دیگر دیباچه کتاب است
کتاب مطلوبه پر دار روانی می باید و بهایش هفت و یک است دارد و این کیت کمی نتواند گرفت و نیز
دست ادای آن بها از یک هفته بیشتر نتواند یافت و اسلام و دیگر حایمین فراق یک هفته شما بترم
از مرده صد ساله گردانید و با اینهمه حکم ضرورت نتوانم آرزو کرد که از آن بقعه قدم بیرون نهید و بیدار
خویش چشم را نورس و دلم را سرور غمی بشید اینک پنجه پیوه بهر مصارف شمار وانی می باید رسیدش
برسانده اش توان سپرد و دیگر جان برادر چون بیستم از چنین مردی گاهی بجای آوردی نه بستم از جا
طرسه فرو نگذاشت و مال دریغ مذشت بل شایان حق شناسی آنست که دوام دولتش را از خدا بجای
خوبند و بشم و در همه حال بهر کم و بیش ای و پانده باشم و اگر چنین باشم کفران نعمت کرده باشم و شران

از گردانده ای پس
کرده شما ۱۱ سده و از آن
و اینک ۱۱ سده
کرد از خبر ده نماند که باز آید
گردان آن ۱۱

برین آنکه قطع
کردن آن ۱۱ سده
ای هست ۱۱

کفران برده باشم - دیگر دوست سب پر وای من آخر آنچه یوفائی است که با همه تکرار وعده که ستواری
 آن بسوگند نه هنوز بفرستادن چاره گرفتار ما شدیده و نه بروان دشمن نامه روان افزا شدید علت این
 نامه را بنیها اگر نه یوفائیها است شرمی و اعلامی تا پیوند دل بدگمانیها از بیم بگسلد آمدن تا سخن از صلح عا
 رانم و آن نیست که جامه موعود و بصحابت رفته رسان کرست فرمایند که سدر راه جان طلب سیده آرزو
 همان تواند بود و السلام - دیگر عا طفت پناه - طیبیه مهربان همچو آنجهان کرست بیماری تمجوسن
 بیمار محبت موعده استوار ارسال در آن میان و هنوز آن عده از زیور و فادو بیگانه هر آنکه حلت
 این مهربانی همه رسیدگی طالع و دوا و نوبت من است در گریح دیگر جهان دانش و پیش سلوک
 اگر خواهید که شمار سرخیل و نایان و نگار دانه و نام شما بالای نام اخلاطون نگارم بشاید و حکیم صفا
 بزرگو حکت زبانی و بیانی زود تر با خود آورید پس احتیاج نصرت و ریت قاروره هر دو بخورند تا نیکو
 حکیم صاحب رخا رن من فرستید که بعد از این نظام سه کار بر عهد من است یکی بخیر آردن او و دوم
 سازگرن آنها سیوم نوشاندیش برنجوران انشاء الله استان و دیگر صاحب حکیم حساب امروز و صده و دوشین
 را طراز و فاجع نیست عینی تخم نیل از خالص صاحب گرفته بدهد التفات فرمودن السلام - دیگر قنده
 و کعبه تاز خلد برین بسفل السافلین یعنی از آن قومی نجر من سرزمین سیده ام آنچه از انبوهی مکان من
 می میم هیچ باندیش بسیناد و زیکه بامید پر دارش مقدمه رنگ پور سبیل درآمد همه چون نقد عمر را
 رفت زیاده از این گویم که چهار برگه دارد می اگر نیندی از حواس خسته بر جاداشی فقط دیگر نیام احباب
 چند یاران طریقت را بشارت که خانه از روی کس شده همه روشن اینجا به جلوه هر دوز
 روزن اینجا عینی شامگاه حضرت مولانا طلعه سپر تو و و خوشید نمود فلک که فقیر افروغ شرف
 بخشید و اسلام دیگر مهربانی پناه اینک حکایتی تازه چشم گوشتی بر میگزارم گوشه که امر و زجا
 مردی سرگ جبهه از درم درآمد و پیش طلاق خانه بسایه و بی آنکه پریش و خود را مغربی در حینت جبهه

پاره شمس
 شمس
 کیند و طالع و سید

بیتان افی دین

بر جبهه
 دوشین

بشارت شمس

یکی از آن گشتی بود نیک دانه توانا و انور و نگاه داشتند که از خانه تنگ نمی گنج آمده بود در محراب بنویس
گفتش که برین صندلی بنشین ام میگوید صندلی باریک و در بر تافت تا آنکه در دم با آن طاق از
اطرافش برخواست حاضرین مکان برین گفتندش که کی شود عاقبت بیک چشم زدن تختهایش
یک شکر است نگاه برخواست و راه خویش گرفت با جملہ اجزای بجایانده صندلی بدین امید بنویس تا
می آید که بنصب تختهای نو از ساز سندی بخشیده تا شام کرامت فرمایند تا باشد که از آن تنگ چشم
شیر ساری نبرم و سلام دیگر شکسته نواز تر از موسیقی سلامت - دست شکسته و کرمو میانی
همانقدر میخواند که دی از دانشهای کرم گرامی یافته بود و وانموده است که آن به دایه بخالیه پریریز
خوابیده ام هرگاه میرسد سیر سالم بخشید بخشود شکسته نواز و سلام فقط دیگر مخلص نواز - در دیکه
دی مضاعفم را فردا گرفته بود امروز چنان افزایش گرفته است که از زقار بیچاره شده ام ورنه
بحکم ضرورتی که دارم خود بسیار میخواست رسید سبب با جملہ جرم رحمت و بی عفو نبوده
پیرانی بسببقت این بیمار محبت در رسند و اگر بجوم کار ساده راه بیل این کرم باشد اینجی شنید
تا بهر رنگیک تواند شد افغان خیران خود دولت حضور خدمت گرامی در یاجم و مر حله عرض کردنی
در نور دم و سلام و دیگر از هر چه گویم بهتر سلامت - امروز پایان ساعت هفت بود که فلک
در گرامیکه مشدم تا آنکه کسب فوز عظیم دیدار گرامی بر شتم و بچنان اینک که غالباً آغاز
ساعت پنج باشد همه شوق آدم و همه حرامان سبب روم با جملہ غایت از گزارش در حوال
جز این نیست که همچو مشید کرم حاجت فقیه را یاد دایه - فقط عرض جمیع انشائی است

ای یکو نوشته ۱۳
دانشوران بیان کردن
خطابانیدن بهنیه
بال رکنا ۱۸
ای بخوشی شود ۱۲

محو کار طاق صندلی عاقبتش کرد

نوشته باندیه بر سپید
نویسنده نیست فردا

بسم الله الرحمن الرحيم

تحفه شاهجهانی

بعد

جان دل قربان حمایز دجل علا و نعت سید الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحابه وسلم اما
 نهفته مباد که این نخست سیوم رقعاتی را معنوی است که همه بر صنعت اسجاع منظومی است
 و این صنعت برد و قسم است - یکی آنکه نثر تنها قافیه داشت باشد - دوم آنکه نثر با قافیه و ردیف هر دو باشد
 و این قسم دوم سه هیئت دارد - یکی آنکه ردیف مهر و فقره موجود باشد چنانکه درین مثل مشهور است که
 زن ندارد آسایش تن ندارد - زن تن قافیه است ندارد ردیف نیز چنانکه درین فقره گلستان
 این چه حالت است که موجب چندین مخافت است - حالت و مخافت قافیه است - و نکته است
 ردیف دوم آنکه ردیف از آخر فقره دوم محذوف باشد - چنانکه درین فقره گلستان - طالعش
 قربت - و بشکر اندرش مزینعت ای نعمت است مثال دیگر ملک دشنام دادن گرفت و قطع
 گفتن ای گفتن گرفت - مثال سیوم طالع دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و مستغذ کاروان
 بسته ای بسته بودند - سیوم آنکه ردیف از آخر فقره اول محذوف بود چنانکه درین فقره شوری
 در سر و سوزی در جگر داشت - ای شوری در سر داشت و سوزی در جگر داشت فافهم دیگر گمانی
 این صنعت دلیل این است که بیشتر فقرات کتاب گلستان طرازی این صنعت دارد - و علت این
 دراز نفسی آنست که تعلیم این حسن این صنعت آگهی یافته کلام خود را بدان آرسته باشد - نیز
 هویدا که این نخت سیوم تحفه شاهجهانی موسوم کرده شد تا شرف اندوزان حصول دست
 نسبت به اسم عالی و نام تعالی حضرت سکنه رکنت فریدون مکانیت غیث کرمیت خوش سعادت
 ابرنخا بحر عطا فیض نایان عالم بالاتر از هر چه گویم جناب استطاب نواب شاهجهان
 بیگم صاحب کرون آف انبار رئیس داور اعظم طبقه اعلا ی ستاره هندی رئیس عظیم بهوپال و امهات

قسم دوم را صنعتی دیگر گفته اند
 و نام دیگر آنکه در اندام حاصل

تعالیٰ بالجاء والاقبال **ع** عوذ شانی عجب خدا داشت و خلق گوید همه خدا داشت و خیر باد
 بخود زیت او فیض نازد بخود زینت او و باوش ارزان خدشناسی جاه و بحق لا اله الا الله
 رقعہ یکم گراز جوش محبت جنون کرده ام که اینک ارغوان میفرستم کانچنین دیا پارہ بقسطنطنین و
 بگلشن و سنگیزه بعد از آنکه پنجاه دانه نغزک بمی بجای مولوی محمد علی بلوغ الله نہایت
 و کفاه من شر کل شانی و سلام بالوف لا احترام - رقعہ دوم صاحب من اگر این است
 و اینجاست ستغفار و زری نیم جوش سودا و خاک بیزی بازار ما و شور طفلان بقفا و بر جاسه
 خاک بازار ما بر تن از گرمی هنگامه دیوانگی من بخند بر زبان هر کوچه و بر زن یاد من صحر و صحرا
 صحر ا خار در ابله های پادشاه من امپوزیران قوج غولان بر کاب اندر روان تنے نے
 نزدیک است که از تعدی در ہجران جان برب سیدہ پرافشان شود و آفانہ بابہ بستن
 مرگان تمام گردد و السلام رقعہ سوم بندہ پرور - اگر پیام شهابشاہ صاحب خواہم رستا
 بیگان از من وی در ہم خواهند کشید و من در نفس خود اینقدر تحمل نیام که چین ابروی کے
 بر تاہم رقعہ چہارم محبت حسن - ہر التفاتے کہ در کار اخی احسان اندیکنیز از احسان
 کہ بر جان من می نہید الہی تا جہان است و کام را علما بدل جان است ہم کامران بشید ہم
 کامروای جہانیاں بشید رقعہ پنجم جلا بخش ہر بخورے و جوہر آرای امید منی پرورے مست
 امروز ساعت ہفت بدو لکندہ جناب مرزا صاحب سیدم و چچا کہ گرامی سخیان ساند
 سترش خوانند و بس ستودند و فرمودند کہ نہا ایصال این قصیدہ را کفیلہ نہ پیرائی علت
 غائی را وکیل التماس دم بنی طہو علت غائی و بہتہ بیادری تقدیر است کار بندہ ہمچون یک
 سلسلہ ہرست و سلام رقعہ ششم بابا من - تا اندر زمر اگر دن نمی نہید محال است
 از روشنید رقعہ ہفتم غایت پناہ - اگر غایت علی و اگر احمد حسین است

۱۰ داد اینجاست
 در رسم دوم صحت بقول
 پس رقعہ کافیہ است

۱۱ دوم کہ کہ از دست

۱۲ اسی عمل غصہ
 ۱۳ کہ کہ از دست
 ۱۴ شستن بول غصہ

۱۵

آشنای منم رقعہ چہار دہم کرم گستر۔ دی شامگا، بگرامیکہ و رسیکتم و چون انگاہ گریہ از زبان
 زیب عشرتکندہ بنو دلیس آمد و آمر و زہمیکہ سپیدہ بزدکی از اعزہ ہفتیہ بزدہما تیارہ اش اگر عاگیر
 نیامدی صبحدم بسایخیزمت رسیدے بالجملہ از آنجا کہ دیدہ غمیدہ حکم ضرورتے طالب یار است و
 دل شوریدہ بفرمان ناگزیری وصلت را خواستگار گویم کہ یار کبشش این خواہش و در دامن و
 بسویم در کشد و ویرانہ آغوشم را بجلوہ جان پوشش آبادان گرداند رقعہ پانزدہم عزیز من۔
 با مگاہ نزد م آمدید و دیر بودید و باز رفتید و داد مطلوب نہ من خواستم و نہ شما بین دادید و خواستم را
 علت جزئیای از زندہ کو فتہاے گوناگون نیست علت ندادن شما مرا ز دیردن نیست کی آنکہ
 خود مداد دنیا و ریہ علت آنکہ آوردنش را از یاد در دادید دوم آنکہ مداد با خود آوردید و بین دانش را
 اند خاطر کردید بارے بحالت وجودش نخستین مداد را بر رقعہ رسان سپارید و بحالت دومین
 را بکسی رسانید تا بیاوردش و بین ساندش رقعہ شانزدہم آن ای دل تپناے پانیوس
 این عزیز من بیشتر شب تاب دولت حضور جناب مولانا مدظلہ در باب آداب بجا آوردست
 کہ اگر کہ اس مقدم بہار تو ام چمن پر لے این گلزمین نمی گرد و این گلزمین از سایہ قدم ہمہ ترا
 بیشتر از این نمیکرد و محال است و ہم و خیال است کہ کل مقصود ما ہوا خواہان شادابی ز پر
 زدن کردہ ہا انقیاد و کینان و شناس آب ز نمی گرد و زیادہ حد ادب رقعہ ہفتم جان
 خدا کہ ہر قصا شہادت است اما در شہادت ہم میرود کہ اینما یہ در شہادت در حوصلہ علم مخاطب بخند
 رقعہ ہفتم صاحب من۔ آرزوی کہ چختہ آید بجای نتواند رسید زین و گویم کہ بخواب اندر ہم
 اما اگر در حضورش نشاید گردید و السلام رقعہ نوونہم صاحب من۔ عبد اللہ با کالینان
 کہستان است تا بمنے دیگر کس است یعنی آن شاہباز است و این کس بہر رنگ کہ خواہید
 ہون پا زید رقعہ ہفتم صاحب۔ دو کرب و عدہ وصلت نہادید و وصلت بہ طرف پیا

۱۔ پیدہ زدن کنایہ
 ۲۔ نوازشدن کنایہ
 ۳۔ ہفتہ زدن ہفتہ کردن
 ۴۔ تیارہ خدمت بجا
 ۵۔ از دیردن نیست
 ۶۔ ای زادہ عالم خالی نیست
 ۷۔ از خاطر کردن
 ۸۔ عذر بخند
 ۹۔ جو بعینہ
 ۱۰۔ آمدن
 ۱۱۔ گلزمین
 ۱۲۔ اسی علم خطاب
 ۱۳۔ شغل بخت زشتی نمود
 ۱۴۔ اسی از ان چیست
 ۱۵۔ آرزو دل تان
 ۱۶۔ وعدہ نہادن مدعا

یعنی بعضی دعوی سرعت تعلیم را باطل خواهند گفت و بعضی سایل از زمان ادبلا دت زمین کامل نخواهند
گفت پس آن که بنده بپیکار را بد رکبید تا از دوبار سبکدوش شوید یکی دادن ردوم فکرت امتحان پس
زیاده دعا خیر رقعته ۳۲ صاحب من - کرد در ملاقات نخستین از گنای بی دید که در مهربان نشدید یا خود را
دل آزرده یا قید که آزرده شدید چاک گفته اند ع آزرده دل آزرده کند بخنده را به هر کیف غم دیدار تو
دارد جان بر لب آمده + باز کرد و یا بر آید پست فرمان شما رقعته ۳۳ سلم ربکم اکثر لاقیل و خوجا
بروز شمای آیند و شور تقاضای نشت برمی آورند هرگز ایند باغ شمالی را برین بیع کردن است و با
پاره از و ام هر برده انان نهادن رقعته ۳۴ الحمد لله که بخوریم و در شرف بخشید یکی آنکه بکرم هستا
نرگس شهلای شما گردید دوم اینکه پرورش عالم پر داختید و بوعده زیبا مقدم بنوختید الهی بنده یا
و در جهان عیش و عشرت پاینده باشید رقعته ۳۵ قبله و کعبه - اگر خامه نوازش رقم را بستایم ششمین
زنگ است جانم از دست خواهد رفت چه در سه بے محابانه منصور می آزد دل بزبانم خواهد
و مردم مرا برادر خواهند کشید یا چنان نخوتم خواهد گرفت که مردم بجومن خواهند بنشت و فردا مسجد من
و مسجد حضور آن آستان انشاء الله استعان رقعته ۳۶ جان مردانگی جهان فرزانگی با لے این قریب کنید
آنچه اهل آیند رقعته ۳۷ در شکایت حیف که در یاد ترش نه نوازی در یغ فرمود و در یغ که آفتاب در یغ
کسری مضایقه نمود بو که ازین پیش قنائل کار دور درستان و اندازند و زود و وعده را که در میان
نهادند اند طراز و فاجخشند و السلام رقعته ۳۸ جان برادر جهان برادر - تحمل نیا و دلکش بود اما بخند
که کار بر سوائی و بدنامی کشد رقعته ۳۹ روح حسن - امروز در گردن بیان زبید و در کشایش کا
فرو بسته ام چنان کوشید که نازنده باشم در میدان شکرش نازنده باشم رقعته ۴۰ صاحب من قفل مطلق
استاد خیر طلب که لغزشت دید اما کلید در ترقی درجات شما بود که کم کردید رقعته ۴۱ حضرت سلامت
از آزل خم کاری محبت شما بل ارم و بر جای مهم نمک اطبل جبارم و در کنه این چنین بودی کلمه بید

این بیان در
مسجد بکاری نشدن

شما بخوی بر سر دے کہ برستان می افتادید و دیگر بر خاستن را از یاد می بروید و اگر شرح آن بیدار شود
 گویم که از دل اندیشه خود پیرسید که روز آدینه بمنزل مرزا صاحب چرخن میان آمد و بدو چنین طرز
 استقرار یافته بود و سلام رقعہ آقبلہ و کعبہ نگذشتند تا جبران تمکارہ از سمتہا سخت ترکی نکردند
 بر فرار خان بیچارہ باجمہ اگر زود لوای التفات لازم حضرت بر بر بیچارگان سایہ افکن نمیشود و چنان
 کہ بعد رینماہ فردی از آنہا اندرین مرز بوم بجا ماند رقعہ عیش برادر۔ اورا فیکہ از من پیچ بر داید زود
 داشتند و در وان افزای ہید رقعہ سار حسن ستمنا آخرین گردش تا چند رقعہ کرم پناہ۔ در عرض
 این یک ہفتہ سہ تا آرزو نامہ بخدمت وان داشتم و ہنوز بوصول پاسخی خوشوقت نشدم ہمانا از آداب
 آداب محبت نیک آگہی دارم لاجرم گمان تغافل نیز مگردل کہ از سودا زوگان است ہیقدر
 پرسان است کہ بر انداختن رسم تمکارش اعلت چیست و بآیدن باران التفات را مانع کیست
 رقعہ صاحب من۔ دی دو رقعہ بخدمت وان داشتم و نمایندہ بوروباسخی جان بنافیم علت
 این تاہربانی اگر نہ بی پروائی است در کپیت رقعہ صاحب من۔ مردے نبود اینقدر زبون
 زن بودن زیادہ چہ گویم کہ گفتی ما خود پیدا است و بہرین رقعہ حبیبہ و طیب قلبی پیر
 گرامی قد دل غیر بر اجستہ رسانید کہ کوئی پر یوشہ از لکھنوز باو تہنایم رسید و تنگ آغوشم کشید
 و ہر چہ خواستم چون بوسلین بخشید پاسح ہلہ بخر بر طرازیہ بودید اینست کہ دشمن ہنوز در کمین است
 رقعہ آھی انکہ کشور اہلیت نیز فرمان شما و سرایسی مرد می رست بر قامت شان شما اطلاعا
 بر می گزارم کہ روز سوم از حرمان خدمت بوطن باز خوردم و ہمین کہ از تنقیہ فراغ می یابم بشرق برے
 شام و بعدش ہر کجا قرار میگیم از آن قرار گاہ وہم از علت قیام آنجا بسلا میلا زمان خبر گزارم
 دولت اقبال پرستار باد و بر میگزارم بخدمت محبی لوی امام الدین صاحب پس سلام سنون این
 مصرعہ عالی بصد نیاز شون بندہ لطف شایم و دعا کوئی شما رقعہ کرم پناہ۔ رقعہ رسا

۱۱
 برستان نثار شد
 جت گناہ

۱۲
 بران
 پیچ بران سناہ

۱۳
 حال سنی خان

در محضر خالص صاحب چند نوبت نوای التاج کشید آنانی نرسید لاجرم بخدمت لازم رسید
 بدین امید که زود بلبان بدر رفته و لکن از اول بار زوی چه بدم که شکستن آن از کس صورت پذیر
 نینم رفته ای آنکه حسن بین احسان شما و قلم و مدادگی نیز فرمان شما شک نیست که اگر یکبار در کسرت
 مردان شما کار فرمای شود و اگر مشتته زرا از خالص صاحب بر حسب عده خودشان ستم بهم مید بر رفته
 صاحب من این باغ را که چون بهشت مترو که پدر فهمید باید که چون بدان شبار و زیروای مست داشت
 و بچیده اید رفته فرج نهاد - این همه کرشمه رحمت حق است جل علا و رنه من نظام امیر کج
 بزرگ از انجا تا کجا رفته میدلان نوازا - شکایت نامه رسید و چه شکایت که هر حرفش در شکاه
 نازش گردید چه نازش بهر جان دل سرایه نوازش همانا سر زدن گناه کوتا قلمی را دو علت است
 یکی نبودن سرمایه تحریر و دوم آنکه ای اهل نگاه آن جان امانیت است پس اگر این سر دو نوازش
 پذیرفتنی باشد در پذیرند و رنه کیفرم کند هر عقوبتیکه خواهند و باجرای من اینک هنوز بار گردان
 زمین ال آبادم و پنهان از بیداد و رجوری ناشادم رفته صاحب من - بر سبیل خبر گویم
 بر طریق طلب که چاره در من دست شماست نه اندر کف منشی عبد الرب و عدم طلب غلظت
 رفته حسنه نواز ترازم بهم سلامت - و عده ارسال مرهم چون هنوز بوفانه بنجامید گویم
 که تغافل نفع گردید بل داعی گر باشد که دست اندیشه بدامن ادراکش نرسد رفته رفته گرفت
 دل خیس طلب همچون هم گزارشگر سلام است بهتمس این مرام که دیروز باغ شیخ صاحب بقیت
 رویه بر دخت درآمد و زان قیمت بدست دادشان می پیوند هم آئیند وقت است که بنجام
 فرزانگی طلبکار زر قرصه خویش شوند آنانه تنها بار سال نامه بل کسے رجا بک با آن نمر روان
 فرمایند تا آنکس بجات تعلل هنگام تقاضای زشت بر آید و عده بر خودشان بنگار تا و
 زرد نبال شان مگر از دست از دامن شان بزدارد رفته جان بدر -

۱۰ محضر ای بخند
 ۱۱ بنویسین ای سید
 ۱۲ رسیدن
 ۱۳ از در آمدن از در
 ۱۴ از کجا بکجا ای بسیار
 ۱۵ دو چرخه و دو چرخه
 ۱۶ یوسف از بنیامین
 ۱۷ و چه باشد
 ۱۸ خیر بی من خون قاتل
 ۱۹ تیر کون سوار
 ۲۰ اگر این باشد نظر

بسته در پای پاییدی شکسته کار آفرین بحث کند بر کارهای که با دشمنان علاقه یافته و می باید قوت
 جناب قبله نیز بنام مر اکرم و در معلومی بکنیم چنانچه منزل گیریم و یا چنانچه بقیم رقصه جان حسن
 رفیق شام را چون نخست نیاید که هر روز در شرف تازه زاید رقصه الهی با عالی - نه آخر پرورده آن دو نام به
 خواش چون جای بایم رقصه ۱۹ کف دخت گمان سلامت - دکان سخن برین بچشم که کسی را خریدار
 بهیم و بفرض اگر خریداری پدید آید دستگاه شناسائی موصوفه و قدرت خریداریش کجا چنانکه بدست می آید -
 رقصه ۲۰ که ماسطما - بر طریق حکایت گویم بهر سیل شکایت که رفیق مختار صاحب تنه و خواهد بخش
 خون مصلحتها خواهد بخش - و جناب خالصه بنی و که جز این یک شب نتواند بخوابد پذیرفتار
 کس نتواند که دید رقصه مولانا و مقدما - اگر قوت زرد و اگر زور بازوی هنرست جناب خالصه را
 نیکو سرست رقصه ۲۱ عطف پناها - با که خرد کو و نیروی هوش کجا که من باشم و سرانجام این کار
 رقصه ۲۲ قبله - از دیوانه که شکست آفتاب برخاستم و آمر و زرم همان آتش در کاسه دارم منی عجم
 کار است در وای آنها پای این بی سرو پایست رقصه ۲۳ قبله حاجات - تابندی این سر
 زمین محال است که از دور و سر آراوشیم رقصه ۲۴ مهربانا - مهربانی نامه چهره زرد و صول گرد
 آباد دیده انتظارم رسید چو با وجود و عده از چگونگی نشی میست فدا در فی نگاشته که جناب
 کارم گرفتید رقصه ۲۵ جان سادات - بر یکی از مجلسیان بقدیم شمار انتظار می است و هر یکی از این
 آرزوی دیدار شمار دل حصار می است رقصه ۲۶ روحی اعز - تا رسیده ام اندرین محرابم
 و زبان تناسیم و این فدا که یارب که باشد که من سلوای بقای اعز به روزیم گردد
 رقصه ۲۷ بنام منشی احمد حسین صاحب نیر - از هر چه گویم بهتر التخلص نیر سلکم رکبم هانا اگر گویم که
 ثانی بنی میر فلک آمد آید جا و در چش را بر سر حقه حسن سواد می طراز رقم بخشید که در که
 سمره ۲۸ بن کتب بر سر آید و غالباً که تحریر چایه نیر بهمین و دمی زیبانی پایان پذیر گردد دوم

با نام ای گدازم چنانچه
 دین سر و عرش بنامه سه نام
 بچشمی که نور - ای گدازم

جناب رفیق اندازی
 رون ۲۹
 ای خوار است خواجه که نگاه

شاهگاه مکر خفیه و در و فرود و سختی گوشت کشید که شعیبی در در رقعہ ۸۷ منیا زکیشان نواز - همان کم
 دو دنا شمن جان قیامی دل دوم و حشمت دل غرض عجیب واقعت و طرفه باجرایی کل رقعہ ۸۸
 عالم عالم مهربان من جهان جهان قدر دان من - امروز عقد در کار من افتاد که جز ناخن است شما
 کس نتواندش کشا و بیاید و بکشاید رقعہ ۸۹ جناب الا - اندیشہ ادب من لب میکند ورنه نهنگام آن
 تقاضا میکند که گدایه انتقامی ملازمان بخوی لولیم فروریزد که آلمان از دیوار و دیوار بر خیزد رقعہ ۹۰
 صاحب من - مرا بخوری بخیر با و شما را عیان از کتب بدر رفته بسیر و تماشا آخر کار فرو بسته که ما و شما
 بر عهد خود گرفتیم چون کشاید دیگر گیت که سر انجام این کار را بدست است خویش فرا گیرد رقعہ ۹۱
 جان برادر - دست بجز گاو دیها پر داخته شد تا اینجا ساخته شد همانا اگر قدر شناسی دی سحایر و پر دلا
 اینجا سر ایام مگوهر نمودی رقعہ ۹۲ صاحب من - اگر نو معرفت را طلبی که بسیار خواری کیر
 کب سید خواری بسیار خواری آورد و آندرون تپی فروغ شناسندگی زاید رقعہ ۹۳ صاحب
 تادست انتقامات شما از استین برون نیاید چه امکان که جیب آرزویم منزل نقد حصول کرد رقعہ ۹۴
 جناب والا - دمی تحریر و دستداری خبر گزار شد که بتایم یکم اینا سرزین فیض آباد و رود و حدود جناب
 مولانا صاحب گلزار شد و سرشار این آهنگ اند که در عشر و دین اینا محل غم سمت کهنه و نشاند
 رقعہ ۹۵ صاحب من - گویان هوس که شمارا دوبار از جابره است و گدرد دل شما رفته کرده
 رقعہ ۹۶ صاحب من - خدا کند که کارم با این بت پرستان افتد و روزیک چنین افتد مرگ نفس
 انامند رقعہ ۹۷ گرامی برادر - فشار تها رتقدم شما خود مرا بعالمی سانسید که اکنون تها خود
 باجمعه که بخودی ایم راه عشر مکه شما پیش میگیرم و علت کث و عیش و یاد شما در می بماند الله الام
 رقعہ ۹۸ حبیبی طبیعتی حقیقت نزول زلزله تازه یعنی خوش تر که چو برارم زو واکه از سید احمرا
 جامه بکارم باجمعه اگر مرگیم پسند سیحائی را کار فرمایند رقعہ ۹۹ فضیلت پنا - از پایگاه
 ای بریم

شعیبی در در رقعہ ۸۷
 رقعہ ۸۸
 رقعہ ۸۹
 رقعہ ۹۰
 رقعہ ۹۱
 رقعہ ۹۲
 رقعہ ۹۳
 رقعہ ۹۴
 رقعہ ۹۵
 رقعہ ۹۶
 رقعہ ۹۷
 رقعہ ۹۸
 رقعہ ۹۹

چه کم کرد اگر پاره التفات در کار بنده و در رقعته ۹۲ عالمیان فیض رسانا - تا جوئی التفات خواجہ در کار
 بنده نمی رود و محال است کینه از دست جو فروشان گندم نداد و در رقعته ۹۳ جان برادر ^{این در رقعته} همان
 منم و همان او و پنهانی و همان بشوشت و همان شغل زنجیر غائی علاج اینهمه پیداست که دیدار شما
 رقعته ۹۴ از خی خطمی - این بهاجن مرزیت بنده میدکشد کار از وی یکسو باید نهاد رقعته ۹۵ حساب
 سلامت - اگر فقیر را از نیاز زندان نیارزد که در از خود دانش از همانرا بر او فیض نقل کند رقعته ۹۶
 دانش پنا - تا بخیر بر سر تیر نیاید تیر را کشادادن نشاید رقعته ۹۷ همه کرم سلامت - زن همایون
 بچندین بار در دست و حالتش از سختی دروزادن بجائی رسیده است که اگر دوسه ساعت گریزی نهند
 بیگمان ترک جان بگوید با جمل سببه لبه گامی چند خورش فرماید و تعویذ محال مشککش از شاه حساب
 بحال بداند رقعته ۹۸ ادانشا - طبیب بامردماند خیر رودش چارتن نرود هر آینه که کار
 باید فرستاده است اگر چه برق بارق باشد یا باد رقعته ۹۹ خیر محض سلامت - ایفا می عده ارسال
 التفات نامه بنور داد بنده نوازی نداد بگو علت فراموشی بنده خبر یا د خدای عزوجل مباد و اندرین
 گزارش غریبان این کشور البال است هر که از مخلصان آن قدسی خصال است رقعته ۱۰۰ مطاعا
 مخدوما - تا خیر مقدم شریف یافته ام دل تابوش را روزانه فرنگها به استقبال میفرستم رقعته ۱۰۱
 فرود میدگان سرد فر - شیوه حرم را کار بستید که بند برکت گزشتید و اما اگر نیند بخین سیر دید جا
 در شکنج بازخواست می افتادید رقعته ۱۰۲ برادر من - دور از شما چه زیستن چه مردن لاجرم خواهم کرد
 سرت قرب شما دایم رقعته ۱۰۳ منی رسا شبها میتن چراغ چون شمع گذاشته ام تا بر دانش
 این کار نازک ساخته ام رقعته ۱۰۴ روح برادر - اگر سری بطمانیت انداختن است یکسر از دعا
 دیدم و در وقت است رقعته ۱۰۵ جانمن - جان سفته ام و دستم ترک همه رحمت گفته ام تا این
 است آورده ام و بشیرت بنمایم و بعد از این بدیداد ایام بحکم باد رقعته ۱۰۶ جنابال - نتوانم

از خود انداخته اند

اینا جایشه

نزد بر آتش کار

فرموده اند

ای سرور فرموده اند

بند خیر است

بند خیر است

بند خیر است

بند خیر است

بند خیر است

بن جوشن خاقلی است که خاطر نیاز پرست را با مقدمه آن فیض رسان جهان است بوکه زود بخوارش مع جمال
 آن مقدمه فریاد رس این خار خارشوند و نیز از چگونگی سامانی آگهی بخشند که بهر قاسم در آن بقوه نشسته اند
 و اسلام رقصه از طرف حکیم سید محمد صاحب صاحب من - هم طوفان کار سے اب نهنگامه آرا
 و هم نهنگامه آرا سے باد طوفان نمایه که تا هنگام فرو نشستن این هر دو طوفان منفع آشام باشند و نه
 نام آشامیدن سهل نبرد رقصه قبله جانم هر چه فرمانی برانم رقصه آمینه طینت مسکات
 بیش از دور و زور غیر و که زروانی بخدست روانی سے یاب بهنجیل خاطر جوهر و اجسیت باد بالون و الصا
 رقصه جانب لا - جنبش خامه رافت رقم را که قیل این از فرایند که جناب خالص صاحب چرا بیدار
 گزاشند و در گزارش این پنج ایش هم زبان من اند شفیقه مولوی عبد الکریم صاحب و آگهی طلبانی چند
 رقصه - جان شاد - راه این است که میروید و زود که منزل مقصود در پیوندید و این سخن
 هم مایه دارد که دلی نیاز اید که شاید که با و یار سرے دشته باشد رقصه قبله و کعبه - پیچ میرز
 تنه نتواند تا این یک اقلیم گرداند - رقصه دره التاج اهلیت - زور حاجت چه قدر از غیر تم
 انگذده است که شکیم و اینک چون تصابان بقاضی رشت سے پردارم که بهای کتب اگر حضرت خرید
 نمیدهند از بجنیده دولت خویش ارزانی دارند رقصه برادر عطف گستر - دنیا بنودش یک غم
 بودندش هزار غم است - بهمانا تا اسیر زندان ستم کار باین و گونه عذاب و الم است رقصه عزیز دلم
 می شنیدم که طمع دید بهوشند را بدوز - خرت غیرتش را پاک بسوز و حالیا دیدم که چنین دزد و چا
 سوزد - یعنی زنه از نظر شارب انجام غصب این شست هم نه بقت - و دم سکالمه زنه از ده آدرم سیر این
 دیش شما کرد - و طر فتر اینکه فهایش یکس نپذیرید - با آنکه دعوی دانش پروری دارید - و ما علینا
 الا البکاء رقصه روح رشادت - این شما هم بر کار ای اینجا ستم است و هم بهر والد و اجده
 شما خیر بهر هزار گونه غم است شما به نیجات که جناب موصوفه رنجورند - بهمانا شایستگی خیر این نمود و دم

رقصه رقصه رقصه
 رقصه رقصه رقصه
 رقصه رقصه رقصه
 رقصه رقصه رقصه

رقصه رقصه رقصه
 رقصه رقصه رقصه
 رقصه رقصه رقصه
 رقصه رقصه رقصه

شرح سرفرازین فرمان بد که سلسله خدمت و تیاره هم بر بخور را کن هر سعادت شمارید و فی الحال به سفر
در گذرید و اگر از آن گذشتن نتوانید و عده در میان بنید تا زود برگردید رقعۀ ۱۲۹ حاجت محاسن نمایان
سلامت - همانا اعتراف آوردم بولایت شما زین که دیدم این نمایان کرامت شما که از چو خشک گل
تر چیده بیکر ازنی بویا خوردید یعنی از سرخیل فرومایگان کامیاب خواش کردیدید با بجزایر بیکر این کامیاب
کار بچاره بر آورید که بوسیت این کتب نیاز بخدمت میرسد و حاجت خود بر سگزار و السلام رقعۀ ۱۲۹
گرامی شما - تا ناخن بهمت شما کار فرما نشود چه امکان کن که از دلم باز گرد و همین گوشت که مرغ آشام را
بال پر شکست رقعۀ ۱۳۰ جان بلیت - اگر دل اگر دیده است بجز تشنه آب زندگی یعنی دیار شما
و بجا بشخص صاحب از من سلام و این عایه پیام رسانید که همانا طبع خواستگار کی بکلمه صلی از دو
بهدید ناخوشه بجا نور انداخته اید الهی آغازش چون حسن پریو یان بگ نمای خوبها و آنجا نش
چون عشق پاکبازان بهار پیرای بهیو دیها باد - بجزمت اینی الا کرم و آله الامجاد -

۱۲۹ از چو خشک گل بیکر
و ازادی ناسول و عاقل
کردن ۱۳۰ مرغ آشام
فنج بزم کینه

۱۳۰ خواستگاری بهیو
دیها

بسم الله الرحمن الرحیم

نخت چهارم محتوی نامه سه دراز - نامیکم بنام مولوی سید محمد رضا خان صاحب
نمایار ملک و نفس شرح نیاز - قصه دل راز زبان بگوشت - همانا آنچه مضمون شعر بر گزارش اگر نه
از سلمات بودی من نام و دل در بر سگاه ابراز راز نیاز چه زخمه مای دل از دیوار و در بار بار
خامه لایبالی آهنگ بر سرودی و چشیدهای مرغ و ماهی برقص او را ز پرده نفس بکشیدی بل بخت
نوی از دل در پرست بر آوردی هم در میان اشیه ازل او در جفا از خاطر بدر انداخته و هم
دو لادگان اسودای خط و خالی از سر بیرون انگذمتی محسب اسر اسر لایب میخانه غلط نید
و زاهدان را وقف مای هو میستانه گردانیدی طوطی را از اسود سایه پر مایش زبان سر زبانی

۱۳۱ غنچه زلال و در آن
۱۳۲ غنچه ای
۱۳۳ سبزه
۱۳۴ زبان سرخ و زبانی
۱۳۵ آهال گریه نین

و بکل را از رنگ گل در موج خون غلطانید می شمع را بحالت پروانه فانوس ساند می ناکس را
 چون و دشم خست هستی تباراج بود و آدمی لیلی را بخودانه از پرده محل بدر افکند می چهار را بزرگ بر
 نذر فغان گردانیده می آهوان کوچه رزم از یاد بر دے و دشت را تار سی از دامن جاگر شسته تیان را
 فروش را چون با قوس بفریاد و شیون سپرد می ناقوسیان مسلمان را چون بت بزرگ حیرت در
 افکند می در یار چون گرداب و صحر را چون گرد باد بر قوس در آورد می گل نامه نمون بلبل را رنگ بهش
 بوی گل گردانید می خود را حالتی فرو گرفته که دیوار را از در و پای را از سرشناختی شمع را از
 پروانه و خویش را از بیکانه باز ندانسته می سله ای پنجه تناست می هی ای پنجه سودست همه حق نیاز نیست که
 سر تا سر اندیشه همه تنای خویش گردم پیش از رسیدن این نیار نامه مجبور در زاپور در رسم و با سیم با
 عواطف ناب نقاد و دودمان عرو و علا و عضاده خاندان مجدد احتلا حضرت مولوی سید محمد رضا گنگ
 در گلشن برای خلقت عطر نوی بردماغ جاها سبیل است و هر شکسته از طره شاه طغش راحت بدامار
 وکیل لراقه مستعد در گوهرش یکی چو سرو می اندر آب به تعبیه در طینش خوبی چو گرمی هوا بر گزار
 نخستین سلامی نیاز یک دل نا دیده از ناز برداران اوست و زان پیش در پاسخ التفات نامد که می
 بغض رودش تو اگر عالم مباحات شدستم اینقدر که ان ای خریدار و کان بیرون می به پنجه خامه حق
 رقم فرو ریخته بود و لشتین از سویای ل گردید آنا اندیشه نارسا بنظر این راز در رسید که آیا سیم این
 طلبکاری را بهارستان التفات قدسی ملازمان بال زیدن کشود یا از بمنزله اگر ایش جانب نشسته
 نور حسن صاحب دام اقبال یا خود از ایش گرای ملازمان هر دو ماضی بر سبیل مشارکت با بجه اگر سیم
 نقش بسته است ترافق از علا و اینجای بفتوای آزر کم از شرک نباشد و اگر نه بخین است از بگوگی
 نفس الامر اعلام رود تا پی بدان برده آید و بگردار آوردنی را کالیسته و اندرین حالت که نقدین طلب
 از کاخخانه گرایش جانب نشی نور حسن صاحب دانی یافته است هر آینه زادر که می مقدارش کم از یکصد و دو

سید محمد رضا گنگ
 سید محمد رضا گنگ
 سید محمد رضا گنگ
 سید محمد رضا گنگ
 سید محمد رضا گنگ

سید محمد رضا گنگ
 سید محمد رضا گنگ
 سید محمد رضا گنگ
 سید محمد رضا گنگ
 سید محمد رضا گنگ

نباشد بدید که کاغذ زر فرستادن است و چنان فرستادن که در عرض همین سیزده یوم صفر بخت داد این
آئینه بر سوزند و اگر حکم مصلحتی در اینچنین اتفاق افتد یعنی فرستادنش بعد سیزده صفر صورت پذیرد انگاه آن
کاغذ زر و نیز رضا و ضد را که بوسی استن باشد بنام نامی مخدومی مولوی سید امین الله صاحب المیزان
و در همین صورت مصلحتی که مکتوم است که در این سخن قرب حضورش اگر گزارش می نمود و نیز بر آئینه می ننهد
مانند که بعد ازین قرب کی از اعیان آن بلده بدین بقعه رنگ و نخیسته بود و نوای پیام قصت پرست
از جانب منشی بکر حسن صاحب بگوئیم نشیده با بطلان این نشیده که بر کشیدیم چون بر کشید می چه تا آلوده خاک این
ابدائی گردید ام کرمی از شصت و پویه یافته ام و می یابم اما اینقدر است که از یکد رنجه یابم سخن کونا
این جمله سبک بر زبان افت بریل آرزوست نه بر طریق ابرام و السلام با لوف الاحرام ایضا امروز
که دوشنبه و از حبش متین است این صفحہ نیش سواد کرده خامه سودا رقم حسن نامه سیاه میگرد چشم که بر شوا
نظر مخدوم کریم السجایا جناب مولوی سید محمد رضا ^{۱۱} آنکه قدسی گوهرش چون آفتاب + بی نیاز
آمد از ادب و خطاب + سرایه نازنگی فرا اندوزد و آنچه اندرین نیایش ما باید رنگ گزارش آن بختین
اگر بر سبیل ایضا از وزیرش جز اینقدر نیست که از نوزده یوم الهامی زاد یوم را از خاک نشینانم و زود که از غلجک پرافقان
گرم در اینجای بگریم انشاء الله العظم و اگر بگذاردن این حق مقام در سازم و دل شکر شکره را بشج و کوچ
این اجمال برینم چنان است که هرگاه کاغذ زر فرستاده قدسی لازمان بخت آونیاز پرست پرست
بیان بر زدم که زرش از مباحث نقد مستوری از آقائی مدافع اچنگ آوردم و در و بر راه صاحب گنج نهان
از اینجا که در پس یزد زنگی اگر نخیسته بود نخیستین اتفاق آن دی نمود که مهاجرت نهاد کامیش و هفت کار
به تعلیل حیدر عالم دشت و هر روز زر قلب همین گفت باز نمود که امروز ساجار از صاحب گنج میر سید در
فردا بنامی سپارم با بطل عاقبت خاطر خسته ازین حیدر می و انگیزه تنگ آمد از وصول آن زدم
گشت پس آنکه چون طرح آن افکندم که راه صاحب گنج فرمایش گیرم چنانچه که ازان به تلاواری اتفاقات جناب
^{۱۲} بعد از آن

این بخت نیست
دادن ۱۲

آملی که از آملی
الطای زین ۱۲
دین حق مقام
رض حق مقام ۱۲

فروغی که در وقت
آوردن ۱۲
از طلب هندو
روپیه ۱۲
اصطلاح مهاجرت

صاحب بمرض استوار و آمدند و بالکی بر پیشگاه در و کالای ناروای من باندرو نش بر نهاده آمد و در چشم
کر منمایان نسکامه بر تختند و او نیزش را طومار بجائی سائیدند که نتوانستم پای بجاده منزل مقصود گزاشتم
اندرین قصه اندیشه اندرز گرانبه بل حرف گیرانه میتواند آوازده داد که در محو تمام چنین هنگام با بسته ازین پایه
مروت که همه خسرابی عاید منافع خویش باز آور و یکسر بر بستن و پس کار خود در سفر افقن اما زنجاکه در
این میدانم نیازمندانند یعنی جز نومی پرستاری امر محبت در نهادم تعبیه گردانند نتوانستم گرد کوچ در شتی و در
گردیدن چهل انتم دل وستان آزدون سخن گناه چون گلبانیکه یختم بجائی نرسید نقشی در گنجیم و آن یک
دستوری یکبار اطلع گزاشتم بدین نیت که بعد ازین یکچند بوطین ده منزل مقصود بوم نگاه یاران نگاه
بازنی در گنجیمند و آن اینکه در هوش برانم زود عذر با خسته و کالای مرا بر بقدر زانگزیر در بساطم نگزشتند
و بعد غمزه لاجوردی بروداع من سر رضا جنبانیدند اما بنوحیکه دستم مگر خواهند گزشت تا از بجای
خویش بچشم لاجرم همان وز شامگاه بچشم اندیشه هاسه گوناگون و از یاران نهفته و خیر باد شنید و درم
توابع ناگزارد و از انجا بپوشید گردیدم تا روز چهارم بوطین باز خوردم و حالیا هر چند از یاران دور افتاده ام
و از چشم ایشان چون تار نظر نهان گردیده ام اما هنوز دست از دامنم بر نهشته اند یعنی بذریعہ ابرام مانده
بنحاله پاره اند که هوش در باخته ام چون پیکر تصویر در طلسم حیرت افتادستم و همه دم اندیشم که مار بپای
چه باید کرد و کدام جادو باید سپرد که به نکو بیدگی وضع و مانعیدگی نشود بگشت ناگزیرم و زنگ از
نکشم باری آنچه اندرین هم نکارش این رق بخود بسته ام و دل بران گماشته ام نیست که در عرض من
عشره از نیابای خاک کسم و بطیلم آباد پیوندم و زرتخواه و کتا بهای که دست مایه حرفت من است بمرحمت
و بذل نیزگی از یاران کف آورم و رگرای صاحب گنج کردم پس بجناب منشی حصارین امر کردم از
اعلام دادن است که کاغذ عطفیه گرامی زمان بجناب قاضی صاحبین سپردم و بجناب ایشان
بگزارده که همانا از وطن بر میگردد و قدم در راه صاحب گنج نیکو ازم سرو کار سه بدینک غرض دارم

۱ پس کار خود در منزل
۲ برات کنید از خواب
۳ از پیریدن
۴ زردی کشیدن شمرنده و...

۵ درین کار است بزرگو
۶ این خاک کوران
۷ سبزه زار و...

و نیز برای خورشید ضیای مطاع و حوطف پیرای انبان همانا که غایت از سرودن این افسانه بجز گزارش سبب
 تعذر خود نم بود است یاده نیاز که دل با دنازد و جان از دوز خویش باله ایضا همانا چون بنده که ناگاه
 بیچارگی خودش در هم فشار دهمه عرق گشته و سرزد و اگلنده دست بسته بجناب مولوی فطوح محمد رضا آنکه
 میکشاید گر غم همه با ناخن لطف میزداید همه زائنه و لهار نگار و بزبانیکه از میان پنداری بل سبیل و تپش
 صدای بل سبیل است سر حرف و عاباز میکنم که هر آینه بروست پیغمبر گشته ماه و سوا و عظیم آباد را بارگردشیم
 و بران لب بستم که شبیه هم درین بقعه سحر کرده بجله شتابندگان نظر داریم اما پس سید اینجا چون
 آمد که جناب سید محبوب شیر صولت از دت ماهی بخاطر بوی جلوه گراند و بگی کالای ناری که جزوی از
 آن چند کتاب است که در کار تعلیم نظم و شرم سرمایه تاب است در او تاق جناب شان نهاد است و قفل
 درش ریخته و کلیدش چون لمبے نشان کام ناکام از سخت جانی جان داده تو سن غریمت راسپه کرد
 به به چه بپد کردن از شور شها قیاسته بر شوری و خویش آوردن قیاست گر این است که هنوز
 از همان بگز که اشارت بر اجعت نفرمودن خود شانت نیارم چون جسم بجان بقار آمدن اما پیش
 از یک هفته چرخ گرم است که معری لید در نور دهمین امر و فردا بطر که خویش فروغ و رود می گسترش
 هر گاه چنین رخ می نماید بے آنکه دهم درنگ در میان گنج منم و جاده صاب گنج بشرط آنکه در دست او
 آن و اجبی که بایدم یافت آفتی روی نداده و رنه دوسه روز در گرم همان فشار کی دارم حاصل عرض
 حیر اینها آنکه در استواری آهنگ آنطرف زود رسیدنم بدان بقعه همچو شکر ربابیت و دل زبان هم
 سو گند است بگو که خواهد آگاه دل نیز یاد کند و همه آنچه بر گزارده ام حل طبع کاری نفرماید و از دست نهان
 و افسون پندار که حسن از خازبان او پیشا قیاد میان نهاد و چون هنوز که اشارت بر و روت نهاده
 نیم گامی براه و فنا شافت سخن ایسا حلی آرایش سید بلکه آن نگار که همانا پیش در گل است و نقش و نا
 اندیشیش همچنان دل بے نماد که پایی را از آن گل بر آرد و براه صاحب گنج کشاید و در گزار گشته که ممد و

له افان هندی کو بر
 له زبان دوان کو آواز

والله اعلم ان خواهم که پانچ این نشانیش نامه زود سرم را تر یاسا گرداندم هم آن قدسی محیفه را با نشانای این
 راز سازندی بود که رنگ خواش جاب نشی نور کج صاحبان جاب می دست یا هنوز نارسیدن این سا
 آن رنگ انخیرایه با خشکیها آمد و روعطیه یا میلا زمان کارخانه دولت جاب قاضی صاحب دلیست
 و بیش یاده نیا زیکه بلبل را بکل و خازده را بکل باشد ایضا مخدوم مطا عا این رق که چون و خمی دوست
 کسے سیاهش میکنم پانچ است مرد را با صحیفه را که روز سوم از تمبر طرازه چهره و در گردیده بود ده نامه خواستم
 کار بکارش این پانچ نیا خازده و رنگ آن رخ نماید که بر جای آن در و آن شوم و صاحب گنج را از رنگ
 نشینان گردم لیکن چون هنوز دهنم پنهان یکوه است نشد که آن آرزو و اوئی پیرفته و خوش بینای
 یخین زرقی آدم بر توضیح این اهام در پرده همانا که جاب میر محبوب شیر صاحب آغا را این سبوع از مظهر نور
 بجایکه خویش آرمیدند و آرزو دوم از و بود که سخن از غنیمت صاحب گنج در میان آمد با پانچ گرا آمدند که
 در شهر استقبال همبایی جاب خوشدامن صاحب محل غنیمت بحرین شیر لنین میر انیم را دها الله شرفا چنانچه
 و تماشای کنید که از بام تاشام آرایش ساز و برگ سفر را هنگام گرم میباشند و نیز از نمایان سات تقسیم این
 غنیمت است که پانزده هزار و پیریه بنگ پانزده هزار و پیریه بگوئیم میر نوا صاحب با عیوض ورت همین سفر
 فرستاده و مفتی فوت خریه آدم هم از بجا است که موقوف که علیا را از مدت دو ماه پیرمسانی و در بنویز بل
 خود فرو آورده ایم و جاب قاضی صاحب عرض همین امروز فردا پیر خریدند وی تمام جگه بکانه ترفیع
 پس ماه جمادی الاخری بکلی زرد و جاب خویش برگرفته بصاحب گنج برگرانید است کلامه حاصل را از نمایانکه
 بحقیقت عاقلی که شرح داده آمد و رسید بنده مجبور را یکچند دگر سنده و دارند بنام مولوی عبدالسلام
 امروز که دوشنبه و از دقیقه هفتین است بخت مولانا عبدالسلام صاحب که هرگز محسن فلان زیارستان
 بنده که گرهای خوابی کرد سراپانش در گرفته باشد میا کانه که از شکرم که گزشت خاکم چون عیار از
 صاحب ساطع بر وقت چه گزیده اینچنین بود بیکان نور و محیفه موسوم اعزیز عزیر الدین کردی رود فرمود و اشار

سازندی لیکن
 فاعل هر که گزیده است

چون هنوز بنده
 این مخدوم را از مظهر نور
 صاحب را از مظهر نور

این مخدوم را از مظهر نور
 صاحب را از مظهر نور
 این مخدوم را از مظهر نور

تشریف را از مظهر نور
 این مخدوم را از مظهر نور

از آن عافیت که در دوائی آن در میان بود یارب خواجه کرم این نوار که از زبان بند ویرین
 ترا به بختش ل بشنود و آن کند که در عرض همین هفته عشره از یقمان گلسته شوم و زود
 در سایه کرمش آرایش گزین کردم و السلام ایضا هر چند چون گدای بستم لب اگر بقیته ناز
 نیستن بنوای خارج آهنگ مدعای خویش پرده گوش نازک سسول ایره را بر خاشیدن باب آید
 نباشد اما بکرم ضرورتی که نیازی با طهارت ندارد بل زین و که خو عای اهل حاجت بر گوش اهل کرم کرم
 کند ننه سبب که آن گوش از تنایان آن خوفا آمده است بر سبیل ایجا زنگنه سبب مدعای کرم که
 همانا دنیا نشمار ازین شهر که بنویسند بهر رفت روان داشته ام یکی اندران قرب که سرزمین
 کانور از سایه اقدام بهر دستم آسمان سا بود و دم پس انگه خاک گلسته با فاضله و رود خوشید نمود
 آبرو گردید اما ندانم که در پس چه کلام نقش بسته اند و علم بر چینی رفته است که در پاسخ آن هر دو نامه صد
 از زبان نام گوهرش این نخست خوش بنا بخت تو امان گوهر حرفی بر روی رق نیستند با بکرم
 موقوف کلام نواز پر نقش کرم خیر سبب هر چه هست از قامت ناسازایی اندام است و در نه تشریف تو
 بر بالای کس تا نیست کنون یارب مخدوم قدسی خصال در نگارش پاسخ میو میکی است هفتار بار آمد و در
 آرد می لدا کان کنی زار به تیغ تعافلی یزد بهر عید که اواز ندیده پس نشاند بختن فسادن پاسخ نام
 حیاش داد که مغراییا بدین بخت حقایق رقم سپار و که برفق وعده استوار تر از بند سکندر می شده
 تقریب معلوم کشته که یانه کرم کلام رنگ دستگاه نمود بخشید و اسلام ایضا این پرین زان است از فقر یاد
 در چشم کرم فیضیاب نگاه مولانا عبدالسلام باد و همچو نیاز نامه با یکدین پیش باید جواب مقدمه و خوشتر است
 آتش گم شدگی سوزاد و اگر این گمان من غلط نباشد اعنی همه آن نیاز نامه با سبب منزل مقصود پر پیوسته باشد
 پاسخ این فراحت نامه همچو جواب آن نیاز نامه با پیشین می شده متعنا میباید و اگر متعنا با نگاه شود متعنا
 بار نیاید است از سببی که نگارش پاسخ را سدر راه آمده آبی اندوم یارب خود زبان کرم خواجه که گری می شود

ای کرم خواجه
 ز شسته است
 ای در وقت و بکرم
 کند با یکدین سبب

با کام تمام مدت بستان و زوآدرگی این اوستی حشت و بعدش مشروط آنکه نزد قیاس عمر روان نور دیدن آن
 وادی را و فکار و فکاره جمال و آن آرای آن قشقه آرای حسین است و اگر همدین غرض را در که در پروبال تاب
 قنار زدن آن بود که گرفت در عرض راه پ کرم و هنوز از بندش دست گاری نرم و در دگر و پے سر
 بران غرض اینها با بر سر آورد و این قیامت پاره اش پگاهه عیسی حضرت دل است چنانکه داند و در کجایان
 سودا زده و کجایان این بر کنگه و در آنچه دیده بتلای بلاست انتظار اوست رسیدن سید سقچه و درین است
 که در عرض همین هفته حال از صنفی بود بهتر کند و گرامی می پیوندد و هر چه گوش خراب باده هوای اوست صدا
 که غالباً همان وز خاک بیزی برین پانچ رقمه میر قاسم شیر صاحب از محسن بود بر خاسته باشد با بجلد زود بداد
 این نامگان فرار سید است و بر حال این و را فدا دکان بخشودن ^ع که تو تنوازی که نواز دارا
 و چگونگی که از نیاوردن انشای کرشمه محبوب چه میوه بر خویش پیچانم اگر زود ترش از میرا و حسین صاحب
 برگرفته کرامت فرماید کریمت نمایان کنم کفش این پای فدا ده که غالباً کفش دوز همان دوز و نیم تن
 رسانیده باشد بصحابت نامه بردار لطف فرمودن تیج شاهی بگدای بخشدین است چون خدمتگر تیراز
 خراج و مسواک مرا اینجا بگذاشته بود عرصه هم که زین بگزید چه زحمتها کشیده و می کشم با بجلد اگر بواسطه
 آیند محتایت کرده از عنایت چه دور و اگر طرح انگند است مردانه سید نظر علی صاحب بجائی رسیدن
 هم از آن انتباهی قائل و یابیکسونی گراید و اگر از کاشانه واکتر و کصدائی بر خاسته باشد هم از آن اشعار
 تا شور قیامت و دلی از فطاط خسته بر رود و هرگاه و اوراق محوی خبر فرستاد و سامی لازمان از گلگته در
 زود زنده دوری را نیز با علام آن خوشوقت فرمودن است و تمام بصورت هر چه تا متر از شرو روح آفر
 صحت بند دست قره العین سید علی شیرا و الله بقا و اعلام خشنه کینش نگرانی نبوش شادمانی بدل بید
 و پاره بکران سعادت اقبال تو امان سید علی شیر حسن شیر طلال الله عمر با دعا خوانند و در یابند که تا هنگام
 قیام این مقام کتابها نیک فرستاد و با شتم از حضرت والد بزرگوار خویش بطور سبق خوانده باشد و حفظ آن بر

این اشارت است به شیخ
 سقچه باشد

دور است این را
 اشارت است به شیخ
 از کوان
 ای اطلاع دهید
 اشاره ای بر دین

ورنه خواهند دید که دشم گویش دشمنان چه میکنند و هم تا حجاب فقره در میانست با رسال مسودات خوشنم دارند
 و پس اگر از این میکنم بجناب حوطف باب قلعه سید رضا حسین صاحب سلامتی نیاز یک نشانه باب دیده را بخواب
 در دار بران بی برگی را بماند زخم بر لب و قاسی را بیم و بیل انجل و خوار زده را بمل و ششم را بخواب
 و یاس ابا سید و ناتوانی را به توانی و شکستگی را به یاری بود و بچنان بسایندت که مرغی بی سرو پایان
 نه زخم سینه زیشان سینه نظر علی صاحب نظرگاه عیانت پناه جناب سید و خورشید صاحب بنین نیز پستان
 تشنه دیدار بحرانی و دشت مجروح محاسن غلایان میر علی حسین صاحب چون دیده دیدار طلب آرزوی تقای و دشت
 ستم و تب تحصیل از صاحب و شیخ و می احمد صاحب چنان که لایان یاد الله دشت افانده سلامی بخدمت یار گرم ستر و کو
 غلام علی ساغر انکه دیده دل چون سرتیان از د و بسوشت نگارانت و پس انشا و ارسال این کتابت نیاز
 پیامدای گرمی را ویزه گوش نظر میکنم و بنور دلمتد که روان میدارم انشا الله الاعظم و آنچه دین می برانده گردید
 از دگر زار دست بی تنباکوی شنبه کام آرام مخ توار زهر فراق و ام پس اگر قدری ان تنباکو که از سر کار راتبه
 می یافتیم بواسطه مستندی این مفیده خوار از رانی دشته آید و انم که عیسی نفس من از مخی مرگم دارنده مد جان
 خیرین بکالبدم و مید و السلام ایضا احسن که از زار بر داران نیازست بجان عالم محاسن جناب میکند
 مسودات که حوریت از سر تاران دست پرتی قابلیت از د و در جان از جمله کاشته با آنچه تواند داشت از د و دیدنیاست انجا نم
 و دل سید نه با آنچه تواند داشت اینست که در د و چشمتا یارخ بنشتم ذلیقه آرزو نامه تنبای کشنده کارگاه بسته چن در ان دشته ام
 اگر بپر و اگلی شمع جمال چنان آراخ امتیاز بر افروخته باشد یکلله و اگر زود که شمه پخش آسبه براتشکه و خطر
 لازمم نظارم نیز نذری من خوشام نیما اگر جواب مقدمه طرح افکنده میبخش که نفرمایان جان سیر زید بن
 این پیکر بیجان چون یسه نماد که چنگ وشت تنهائی و بیابان آزرگی گریبان بن را چاک آوا من بساند
 آن در سر و ارم که اگر در باج کتبت سیر قاسم شیر صاحب صدی طلبکاری بر غماسته باشد و حال از دشت
 گریز گردانیده ازین دشت آبد و رون تا زمر ورنه خیر همان قهر خودم بر بیان دم و قنای این طبع لیدر من است که بنش

سید علی عثمان خان خرم کرد

سید علی عثمان خان خرم کرد

انشا کردم و با سید رسانیدش خود بایشان پرده حضرت ایشان بعد از آنکه همه سوخته شدند و این افکار
 نهادند که فردا بخیطیم آمدی بچشم منو بیا که گشتن یک نیم ماه آن فردا بیکرمانا گیر و حاصل افشاء آنکه چون امروز گشت
 چشم منو شد و اگر دگر گشت سبب استیجاره برزق جان خویش را ندیم که چندین ت بر فردا سبب نوا با صاحب کی بودم
 نیست که چون اینست نامدار من بلا در من سید در منیر ملا گذشت باشد که اگر حسن کجاست بوفادری فانی است
 بر یا باری حالیکه نیایش نامه بچون بر شکت نیست و آن یکیم یارب نو و باشد که فیض آب نگاه محسن کرم بیا بگرد
 و آن حسن نظر با جلالی که بیان یافت مرا عذر بر بند و همه بر ضمیر خود رشید تو برش پنهان ماناد که حسن اندیش نه و دو که
 پانی شکسته تر از دل خویش باز آرد و بخیطیم آمد رسید و فزع عظیم دیدار فرج دارد و یاد و برگزار دنیا را بیو سطل نام
 و پیام برگزار و زیاده و دلم شوقی دارد که پرس ایضا یا حضرت جودت فخر حسن و شاکت است یک هر چه در دلم
 دل حیران آید بر پیش فکرم که بچون شام چه کام آید اما اگر از حقیقت درونی سخن راستم غالباً ضمیر شوق تخمیر شام آید
 باشد که خود پاره و دل که دیشم بر دوزخ فراق جمال جهان آرای شما که مانند جگر خورشید و شکرک ساهم از راه دیده بود
 و اگر گزاش آشوب بیرون خویش دل نهم نیازی با طهارت دارد و تقریر حال غمیش از تحریر می یابی خاطر عاشر
 خواب کرد و لاجرم ختم سخن این بیت عالی یکیم **یاد و دوزخ که دل از جگر خبر را نبود** و در میان این تن بران
 در دوزخ بود و چون گل خند بهیم دست در گریبان بهیم و غایب این لحرست یاد نبود از طرف محمد
اشرف خان صاحب رسیدن عتاب نامه لذت لطفه بخشید که پرس آری چه چندین باشد که گفته اند
 بر چرخ دوست میرسد بیکوست و نه سلف غلط کرده خود مرا که ملاک شیشه نازک مرا جبهائی و ستار با دوازده
 عتاب سخن اندر آنکه ناز و جرم انفصال عرق نه تنها از پیر کی از سر در گشت بلکه از دیوار و در گشت یاد آب چنانکه
 از شد آن عتاب را نه به بخشید که بیا عرق بر روی آب آورده این عرق را اثر بخشید که از خاطر دوست عتاب
 کین لال و گز خجسته را از چهره حال آب کشد و نیز نواسه مرا اثر سده که دوست خود را حاشیه نشینانش بر بند
 حقیقت گرد و تا بعد از این فای مرا از خطا باز و از غبار خاطر را به کیمیای صفا بدل گرداند و اگر ندانید که این سبب

در روز یکشنبه

سبب نیتوانی است

اثری و فای من فریاد از رسیدگی و گونی بخت نارسائی من ایضا گرامی برادم آراستهها مفت نشاد
 آسایشها غنیمت شما گذرین سفر بازی من نگزیده حاکم ازین سفر بفر گیرم جادو و همین است اگر رنگ
 بر حمت شکلی میش از یک هفته جان بم و طرفه تر اینکه من بی حالت زار بران عهد استوار که تا کار نکند و نشود و اجا
 بنجشم و جاگزین این مرز باشم و همراهمان پریم ترز مرگ اندران که هر یک پاره از زر و جل گرد آید برات خرم
 برگیرند و را گیر پیاپی نمانند و ناالیه را چون اطلاعا گزارش رفت بنام نامی حکیم سید محمد
 حاوق مداح سلطان صاحب المعراج و البرق العلم صلی الله علیه و سلم را مرده که یوسف عالم جان از
 زندان برآمده است کتاب تطایبیه لغت از پنجه دشمن ایمان آمد ددی که ششم صفر بود بوساطت افتخار
 احمد ازین شهر بنارس سید و جلوه افروز آغوش از روی حسن گوئی خواه گریه و در وادینا تهیتی و
 بیستگی سید راه است و عا نگیر و نه امر و در صبحم بطبع میرسید و در مدت ماهی بهر هفت انطباع آرا
 پذیر میگردد کسی سباده اش بخانه خلاص که آدمی بسر دار بر زنا داری به پاره از حقیقت بی برگ
 و تلاش من اینست که از مدت پنج ماه در خواب هم بروی و چاره نگشته ام الا دوسه بار بذر لید و دام ورن
 زیور و نوان فشار اندوه و امی که تعمیر مکان نوی بر گردن جانم نهادشش متر در بران و بصیبت سوم فکر
 مصارف علاج ضعف لبر کازنه ما گریبان گیر این ایسی سید است و نکلانی که برین هر نه خم شکسته
 رسیدن بن شهرت بتاریخ پیچید هم محرم و نصب گردیدن بکار تعلیم که با هم جگر گادی و استخوان شکنی
 در دو هفته حرفه از الفاظ آموخته من بلش فروز فرقه و نه چشم رفتن است تار و زریست خیر گرم خود که
 از جمله سادات عالی نسب صاحبان اندیشه در کارش کنند تا باشد که اندرین پیرایه سر آبر و هم از
 ریشش مصون ماند و چه بودم از نیل بدنامی بر کران مامون باشد و نیز دعائی در کارش کند تا باشد
 که در شهر مستقبل من باشم و گوشت و از توکل توشه و زبانی بریده و در بر و س خوش و بیگانه بسته ام
 از جناب بسلوک آغاز ماه و بجه بود که روز سه بومان فته بودم و مولوی شریف محسن صاحب ایدر کرد

سلسله سنت شاهی شاد
 لذت حاصل شد و بخیر و خوشی

سلسله آهسته و گراشی گزیده
 توجیه باطن مودت و کاشی گزیده
 سلسله سلیکین بر چهار
 تیر آتشد و دنیا را از کرم

سلسله آهسته از جناب بسلوک
 بنیاد از کرم دنیا و کرم خود
 به نیت از آواز خوش و صیبت
 از کرم و بیگانه و سرگ دنیا
 درین حال است

و دو کتاب یکی دیوان صولت و دوم ارتنگ فرهنگ بخودشان ارمان داده و خودشان بان را بپوش
 و چند ستوار در میان نهاده که هر گاه برباستگاه میرسم این کتاب ازین تقریبی شایسته میگردد و انهم درین
 شمار اینچونانم با بجله چون از نام و نشان فرو دگاه و معری الیه الیه می دارم متعذر ام از نامه بسوی شان
 گردن بوسیلست آن نامه دریا بنده انجام آن عده و تقریب یکیدن حاصل ان سرودن این توانست که
 سایه طان اندرین خصوص منحتی کشند و عده دریا بنده آن دریا فتنه را و بر نگارندش بشناید که رنگی بر
 کار آید زیاد و جبرین نیست که زود رقم فرمایند پاسخ این مکتوب را بنحویکه حاوی باشد مر جلد شکاشنی را بپوش
 که سر دفترش عافیت حال شاشت فقط ایضا حبیب و طبیب قلبی دانش کی طرف بیداشی حکمت
 تازه حضور اسلام نهشت و نگزید و نه پسند یعنی بگایان و دروپیه بافتخار احمد که مت فرمودن اسمی از بگو
 نامیدن کاری نمود و بهیسانگی زیاده چه گویم که نسیب و رباش ادب مهر دایان بند زبان آمد و تقریب
 دو شاله مطلوب را اگر سبب است که اندیشه با هم کاد و کاوتونست بوسی و اسید با بجله حالیا فرستانش را
 با آئینه حسن گل سرسبد مطالب انگاشتن است و درنگ اندین برده مرگ از شش مخلص پندتن و
 فرد انهم و راه کهنه و السلام ایضا در علم و عمل طب بو علی ثانی در فن نظم و نثر شک ظهور می یافت
 سلامت - ناوک اگر چه خطار و دانا نظره خاطر جوئی ناوک فلک بر جاک می غلظم و اگر نه چنین بودی من دانم و
 که امر و در جواب الجواب مقدم بر کم پردازی سخنهای راندی که اگر خلاطون از خم بر آمدی از عهد و جوش
 بخاموشی بر آمدن نموده است هر چند اندیشه سچ شد که تا کس گمان بلا خوانی نزدیکی از ان سخنهارا بر زبان آورد
 همان پس خاطر ناوک فلک دست بردوان است تا در گزشتم از ان آدم بر یک ترتیب انشاء حاذق مبارک تر
 از ان با که در حوصله توان گنجید اما نظر باید داشت که بیشتر از دیران این بقعه بغور درک این خبر گفتن جوش
 بیان زده اند و بر و نهاده اند و آن ای قیل جان حسن آئینه حسن اطلعا رنیم تنها اینقدر خواهم که از سر
 پایی و م اشعار صفت شکرانرا که در سفینه من از سید و کرمها بر افتاده اند که کاغذ یا نقل بر داشته انفات قیلا

این نامه گردن نه فرستاد
 به حضور کانی از قیاب
 بطریق مطایبه و دوستانه ۱۲
 ای دوست و دوستانه ۱۳
 تقریباً ۱۴

این نامه بپوشش
 به دست و دلیان
 به چهره پادشاه ۱۵

تا به تحقیق بر داخته بمطبع فرستاده آید و پیرزاده صاحب الامر و سفارین مرکز است و فرمودن است و اسلام
 بنام نامی لاله راج به در کرم ناباگرمی همچو آن جهان کرم و ساسانی سختی پرورش من
 و متناق و روانی حاجت این سائل از آن کریم همه یک استوار و باین همه سائل از در آن کریم عجب
 ناکام برگشته پس این کام خود این کامی را علیه جز بر گشتگی بخت خویش چه اندیشه و بدین اندیشه چون
 بنو میدی درنده و خود این نمیدی روزنده و حوصله و نمودد عاقد و اما چه کنم که از پرستاری امر آن مطاع
 مجبوم و گزیرند از من یعنی دم و دایع بدین عبارت از پیشگاه آن مطاع فرمان فته بود که همانا پس رسیدن
 بعظیم آبادیت کتابت به فرستادن سپهر انگاه و فرستادن روح و دلی را بخوابد یافت باز
 چه برگردارم که نکست ال بند زبان متعال است آسمان اقبال گردد آن باد بنام شیخ حاتم علی
 جامع خوبها شیخ حاتم علی سخا و خاطر نشان باد که اگر برو نکشید در رسیدن که باران نمی گردد خواهد گردید
 قالب این کف گرد و محافذ اترقی خواهد گردید و این نای خاب آهنگ که بر سر دم غایت از آن بها
 اظهار سنگینی ضرورت است نه بعلت گمان تغافل چایمان مست که و نابا و عده شما نزدیکت ازل
 بسوید است ایضا محبت پنا رسیدن که باران اگر چه بیگانه یعنی اینک پس رسیدن به پیشین
 رسیدن بجدی سپاسگزار گردانید که گوئی صدره بر هنگام رسیدن باری ^س تار و انست بن بر
 سر موسی تن من چنگر جان تو که زبان خواهد بود و یک آنه حسب رسم که باران اده شد و اسلام
 بنام نامی شیخ ترابعلی و فابرائیه ضمیمه صفای شیخ تراب علی و فاکه بر آئینه جوهریت صلا
 پر از آینه اند عکس پذیر باد که امروز حبیبی عبدالله مردی سخی خویش انجست آن مرد میدان مرد
 روان میکنند بر آئینه فرستاده را فرستاده حسن خویش فرستاده راهم خویش حسن پیشین است
 و در روی آن خویش درنگ چون تمبر بر و ستان و انجست در گرانخواهم که اسب و دیان آن شهنشوار
 عرصه مرزانی را اگر ریش پشت هنوز نباشد باشد فردا دم غیر و زکهاران فرستاده التفات گرامی بمقام

وزیر تنقید اگر خدای ناکرده به سو تمام کل نکر و نیم در راه الی آباد و ما و او خواهی از جهان کمالی که حیرت و کجایش
 بگویم نیست برگزیده بودم حاصل ساسه خراشی ایست که گفتم بفرودت تنقید کجایش بکاه بطن بودیم از ناگزیر
 آمد زیبا آنست که گرامی از آن جنگلی رقصات را بر سریت ساز داده و در عرض همین یک هفته بمن و آن زن را ندانید
 و نادار حسب عده از نظر ثانی فرایغ کرده بخدمت باز پس فرستد و نیز بر دست بهمت و التفات عالی است
 ترتیبی که گفتم خاطر عالی است یعنی تقدیم رقصات کسان تا خیر ضد آن آدم تا بماند حاجتی پردازم بگو
 از آن سر و فرج حاجتم سازد و زودش روانی بخشند شرح حاجت اینکه چاره فراموش من نموده سبب نیست
 صفتی اگر نیز می گماشته اند و پیش از اینجا ناکمل پس بفرستد کارخانه دولت مخدوم میا بوده باشد بقدر
 و وارده قول به بسیاری چایا گراست فرماید تا بدین دوی که روز دهم تحریر می نماید من رسد تا به سبب
 گردد و الاغلا و السلام بنام نامی حکیم حاذق **صبا** سبحان الله دست انهای نفور که اگر کام و بش
 کردم کام را از دل باز دارند و اگر خاک درش کردم بر دریا می بین آن زمندی که وصلش بهوش آدم می خوانم
 که همانم دیدن بل پیش از رسیدن این آرزو نام برادر هرگز نگذارد بگوید و جلوه بدید آرزویم بریزد و اگر حاجتی
 دست و پریش دارد بوجه وقت در کشیکم **نخست** دل تناسل وصل او دارد چه بلا شکل آرزو دارد
 اگر گویند که این محال طلبی صفت دارد گویم **ه** هر کجا سلطان عشق آمد غنا **ه** قوت باز می داند محل

والسلام	بسم الله الرحمن الرحيم
<p> نخست رقصات تهنیت و تعزیت و رسیدار معانها و شکایت سفارش نامه نامه و تهنیت کتبی همیشه مکتوب الیه با اظهار پریشانی حال خود مخدوم قدسی خصال همه عظمت و در احوال من نیک میداند که مشرب از آن گاه ارم نه در تب اوصاف پرستان را روش ساکنان میم نه جاده اتباع رسم پر از آن بنجار من نگارش چه در گزارش از رنگ تکلف برآ و قیر من چه در گفتار و چه در کردار از بوی ساختی سحر آسن و از سگی قیس بیاییم من دیوانگی جوش طوفانم بفر </p>	

بر غیر اشراف تخریر مخدوم آگاه دل حقیقت پر دهن نیک برین هست که اندرین قربت و طرف مدت از بس
کالیومی روح و فطر پر انگیزی روان از طریض بر گرانم و متر تا سر و جونیست و گریبانم و یوار را از دستم پان
از سر باز ندانم نه اگر شق پسین ست بر دهنم نبوده استغنی باره از دل بر دوزخ از بهوش سرشته
آورد از او کی را از طاق دل فدا کند و در ستایش کوئی سر انجام کار غیر کجائی عزیز و مغرور سلطان
چه گویم که چه آهنگها از پر نفس بر کشیده هم طوطی را از آب آئینه در عرق خوابانیده و هم بلبل از ترک
اندیشه گل غار و پر این بیخه نه تهاک که خاک را بار ک اندکویان زمین آورده و آینه بین اهل زمین
که خود زمین را از جوش اندکی سر بهمان سوده شور تناسی شاگر پی شکست اگر این هم گفته ام مرا بر پرده
شیوه سبانه حل کند و بر کمال حسن انجام این تقرب فرخ نمایان لیلی غولمند دم بر آوردم که همانا شایسته
و شکسته تاز که اهل برات را در خصوص گزاردن حق جهانی نسبت میزبان فرجام دست چمان شایسته
ساز و سامان شکایتی بر زبان نرفته باشد بر تخم این غنچه تقرب یعنی هر گزار در دولت میزبان پس آمد
بستایش الوان نعمت و رحمت هر رنگ است گرم نفس آمد و آمد روزی زود که با غنمی رود و ناس
والای هست و دانش خواج و رحمت هر گونه سالمی که برگشته آمدنا سرود و برگردد و همچنان شاکر از آید که از خورشید
طرف ثانی قدم درین بقعه گزارد و زیاد و چهره طرازم که فروغ آفتاب را نیازی به رحمت نیست و آبرای من
جزای نقد نیست که نمیتوانش گفتن نیز گفتن نیازی بود چه مخدوم آگاه دل حقیقت شناس می باشد
و در کتب است و در روشن ضمیر آفتاب پس اندرین حالت حرفه از ان اذن کاسه پیرین دیبا بطلن طین
و دیگر در تهفیت شادی که خدائی پسر جناب میر صاحب الامتاق اگر آئینه بهرستان آید که
نویس جانم از امر و خیم مار و شن دل شاد و دیرانه هسته ارا بجهان جهان شادمانی آباد گردانید و یوگان
شادمانی فرزندان و بعلب یار ترا آنکه بآئینه تواند بخید مبارک و میمون بود و دارا سه هر چه هست جلوه
این شکل سراپا فریاد بخشند تا بج نیکو دلداده دارا و هم بخشایش ایزدی روزی روزی که کند که مخدوم

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

ما بچین بزم طوی فرزندان این فرزند سادت و اقبال پیوند را بر آید و همیدون بردان دشمن فوید نامدا
به اندیشان راروان افزاید **۵۵** یار ساین جلد حاجان اجابت باداد او همدست همیستان من
از انضی مولوی محمد اعظم گفتن این عا چون هر نوی تنم نامم سو **۵۶** تعزیت این اندوه ناست
از حسن و مندی بنیاسی عظمی که هر آینه که عالم تسلیم و رضا آید اند اندیرین غمنا می بیدید بل بخوبی که بخت
اینست که در فرزندم تخت منی جوان کرد برادر زاده شاهان کجایم جان فرو نیست که درون تیردن هم در خون آید
و اول جگر را بر باره گردانید آب نه گانی همیلا انگشت دهنده رست همه بگریه توین بدل گشت طاقتها
و آراستها همه بگشت سینه همه تاب شد و هر حربه ترن چشمه سیاب حق آنست که اندیرین نام اگر صد سال سینه
و بیاف صد خون گریسته آید بجاست و دو صد سال اگر سرنگ زده و گویو خود خورشید آید سر است آما از انجا که
اینهمه پندید و نردن است آدمی نادر باید در همچو بیگم بجای آه و فغان مبرزدن بدل غم و همیستان
جیب تسلیم بر آوردن آبی شود تسلیم و رضا که اکل فضایل انسانی است شماران یکجا ز روزگار باد بنام
حکیم حاذق صاحب تعزیت جیبی طبعی یک میداند که این خسته روان بخوار و است
گردیده است چه بایه صدات را تحمل در زید است فرین تحملها آفتد سخت جان است که گوی سنگ آه
سخنی از جانفش بگیرد و است و از اینجا است یعنی از سخت جانی بجای رسید هم که حالیا هیچ الم از خار و
و آرمگی آن صدات یکی این است که کشش تن از زاده های خویش را بدست خود در زیر خاک سپرده ام بعضی
از آنها سرالده بوده و بعضی کم باری با اینهمه سخت جانی خبر ساخته فرزند کوچک شما بوجه فغان از من بآورد
و شکفت حالتی پدید آورد که دل دانه و غم و همتا این با نده و کرت مرا از جابر دیکه آرزو که جناب ادم از
وطن من به سر رسیدند و از آن آفتد خیرم دانه و درک این خبر اذیت یکماه شد و دم و روز بر سیدن نامم و گشت
شاه چرخد یکبار یعنی به حکام درک این خبر حمله محل صد مباداتی را در نور دیده بودم اما مصنون این نامم که
دی از بر شمار رسید شتر همان اندوه بیک در زو که در ابتدا خون ل از دید و بر آورده بود و علت بود این حالت

۵۵ رنگ باغ من سخن
۵۶ بیاف صد سال
علی الاصل
۵۷

محبت است با شما دارم بل این است که خاصان من می خصوم افتند و دشمنان من می دشمنان من می گردند و دانا هستند که بر کار
 بدرگامیکه شما را از من می افتاد و بیشتر من خصوم را بیرون می اندام و ساعتها بوی انگار با بریدم گرم میدادم بر غم و گم
 فرزندان شما که با کسی از آنان این چنین سان مانوس نبوده ام و از اینجاست که با دشمنان هیچگاه از دل بر نرسید
 و هر نفس احساس فروش نیم جگر می باشد هرگاه می چشم که از این غم من سخت جان حال این است یارب شما
 که و الدشمن نشینند دل بستید چه حالت بوی داده باشد انگار چگونه می که چه حالت فرو گیر اگر چه خوشتر را بدین
 از پیشه تسلیم می کنم که آفریدگار تعالی شما را بقضای خیر نشانی مرد میدان تسلیم و رضا آفریده است از اینجاست که
 درباره اختیار صبر جز به شما نزنم و دانم که درین باره هر چه بشما تو انم گشت شما پیش از من انماست حقیقت
 بدین دلیل که صاحب دل از طایفه یک اندیشان آمده اند و مسلک توحید را نیکوتر از من نهید و اید و با اینهمه چون
 بشریت شکم آورده و میگویم که ان ای جان پیچیدن تصور همچو ساعده عقلا و نقلاً ناسودمند است بهر رنگ مهربان
 دل از خیاش بر گردان رید و بذریعه رقبای متواتر بهی دجوهی ابدیت و فرزندان خج و کشید که لیکن
 اندرین اتم بر خسته سخت زار خواهند بود و اینهم بهر تسکین خاطر خود نگاشتم و نه نیک میدانم که شما با تقضای کمال
 دانش آگاه دلی اینهمه را کار فرموده باشید زیاد و چه گویم که ذکر غم از پاشیدن نمک بر جراحت کمیت لا جرم ختم
 سخن به جای کنم از بدبخشا نکر در بل آن خصوم مرحوم هفت فرزند شایسته و همه را عمر طبعی از زانی دارد رفته
 متضمن سید صراحی بنام مولوی عبدالصمد صاحب کمال عدالت ضلع غازی پو و قیامت این
 رسیدن صراحی بسیار اگر از وصال صراحی گردان غازی پو خوشتر شمارم کردن دلی با خشم و همانا اگر بقیه عرا
 بهر گردان شکرش دانی اندیشم بکفر پاسی سانی دنی بمنم آدم تا سخن از بقیه مدعا رانم همانا رسیدن این
 صراحی شریف اکنون مراد شکنج این خلعت اندخت که پری پکریه حور تعالی بهشتی روی کا فرادانی
 بچنگ آوردم تا آب ازین صراحی با دانی که شاید چون خون عاشقان غرض جان فراید ورنه چون نمی آید
 خور و ازین صراحی بدان مذکری خبری آشنایید آب چمنه خورشید را هوس کند با بجه خدا اگر نمی گردد کار بنده

این سخن صانع
 انگیزه و مسلمات
 چشم از پیچیدن
 یعنی از پاشیدن

کون است اعنی در خصوص دست و اچنین بکلی گذاشتن او آمد و علسه فرمودن رقعته مضمون رسید
 اندر سه بنام مولوی سید مظهر علی محسن حسن سلامت سید پاره دادر سلا و ته بخشد کمال الدین
 و خود مریچ باشم که اگر چاره هزار زبان آورد گردانید و چاره هزار سال مدح عین عطفه شکر بر سر این چاکران
 کی یکی از چاره هزارش است گاه از ارش پروردگار هم تخم مخم عاکنم یارب تا جهان هست در جهان شیرین تر است
 کام جان پیو و خوانان بحد و بت هربانیهایی نمایان باشند رقعته محموی سید جامه های شاد
 بنام مولوی سید امام الدین بسوات عاتم دوم و بهیت چرخ بنفتم اعلی الله شأنکم و ارفع مقامکم
 ایمانیان باستانی باشد کی از رخا فرستاد و تقید نظر باحوال وقت آن کرد رسید که اگر عاتم وقت گفته شود
 جادار دبار سے جزا کم الدین الدارین خیر او هر اینه انتظار می باشد که دهای خیر فقر در عود دولت شاه خیر و
 برکت می آرد و بخشایش یزدان که دوست دارند اینان است بجز این آشن است اقبال شما را چا از این
 می بخشد دولت اقبال کنیز و غلام بار رقعته در سفارش یارب شما شش ربه یحیا آفتاب فیضه باد و نایب
 این شفا آری و نریز شفا را یکدفعی محمد پناه هرگاه بدالت این نیاز نامه حاجی کعبه یاد شریف شوند
 در دم مشک طائفه خروکشان کردند و تعلیم ایشان التفات یمنیل و دکایش نوابرا خویت نیازمند و نیاز
 بر سفارشگری خویش باز باشد زیاد و نیاز ایضا در سفارش قبل از زود و سلامت حبیبی انجی شفا
 علی حسن حکم آنکه در سلطان ابو سیلت پیران نباید گشت از دست جرایمی سیلت بوده اند تا بدان سیلت بآیا
 بارگاه و لاوت اقدس شود و بر تو سے از فیضان انات رحمت آیات شما رکعت پس چنان اندرین قربت نماز
 از طالع بندگان آن بارگاه دریا عقد دست به انهم در او بخند اعنه خوا شکر بخارش این عرض شد ندا
 بنزله شش صیاد و عای خویش گردید یارب سفارش خواه عطا قدسنگی مرا صد چندان باشد که خود اندیشید
 و بدان عقیدت و وزیده و بعد ازین اندران حضرت بر فراز آن پایه رسد که پس آنکه هرگاه مرا حاجت باشد
 بابرکات فراز آید از ایشان شفا شجوه شوم زیاد و عداد رقعته کایت بنام مولوی م علی سقا

رقعته محموی

صاحب سلامت در پنج شنبه یکم از دیدن کلماتی که در این کتاب است بریدن از میان عابدی که در میان خوانده باشد که
 بریدن باریان خلافت است + ایضا در شکایت ^{نقطه تعلق} بهر بانی پناهم بانی را که فرموده اند اندر که
 اگر از کار مخلص اگریدی میزدی که گاهی چند خراش نغمه بود تا که با اینچه نگر بود آری باری ^{طرح}
 کند در الغایت تمام کن + ایضا در شکایت دوست نواز ^{نقطه تعلق} بهر بانی پناهم بانی را که فرموده اند اندر که
 حل بر کم التفات کنم و بغرض اگر رفت جادو چنانکه حافظ شیرازی فرمایند ^{نقطه تعلق} صافه ام و سبک میسر شد
 شایان کم التفات جمال که گفت سخن گناه هر دو ساعت دیگر شمع غده ^{نقطه تعلق} ارباب فرمود بر سن ل آرزو گردید است
 و کارهای فرو بسته مخلص انکسودی بخشیدن السلام ایضا در شکایت صاحب سینه تامل متلا
 همانا بیخ تامل که رفته دیر و در خون بگنجان نجات از دست نجات برسد ^{نقطه تعلق} ولی داریم که تامل
 در بغل ظالم + بخش چند آنکه خواست بر فغان تیغ تامل ایضا در شکایت صاحب جانت نکاشتن
 پاسخ دونا که در عرض این هفته فرستادم اگر فانی کیف باد و سوره سوره است چشم مار و شمشیر دل شاد
 و اگر که در شمشیر شیهه جناحت بر فراز آید و آسمان این که بخود آید چون آه از دل و آن آید بهر محبت است
 نه شکایت در نه من شکایت ^{نقطه تعلق} اندکند ایضا در شکایت بنام حافظ صاحب حسین حافظ و آقا
 اهلیت و بسم الله محیف قایت سلامت حیف که سوره اخلاص یکم از یاد و در آید و آیه حب را بهر از سوره است
 شمر دید تغییر این خواند که کاتبش ماه سر آمد که هر یوم جمعه چون آید رحمت تو ایان بود و کلمات که در کتاب
 شکایت من تو خند زیاد و پاس آداب محبت این است عالی میرسد ^{نقطه تعلق} که زیادت رفته چشم مار و شمشیر
 بود یک نخل لاغره گاه در فراز تو + ایضا در شکایت از طرف نیاز احمد تاملان مریدان ^{نقطه تعلق}
 سلیم که کرم قاصد رسید نامر رسید رو پاک رسید و نیز حقیقت سنگین کاسه بینی حالی غافل بنگر که در بسجانات
 چشم بد و در دیده دشمنان کور فرج عالی صاحب چه مقدار سر و صفای آید است که یک کار و یک
 رو پاک از خانه مخلص برید و پسیدن تامل مقصود پاک پس فرستادید و کار چینی چون در آنرا ^{نقطه تعلق}

صاحب تامل زانی
 صاحب تامل زانی
 صاحب تامل زانی

صاحب تامل زانی
 صاحب تامل زانی
 صاحب تامل زانی

پوشش شدید بهمانا اگر زکرای این دو چیز هم میفرستادید دانستم پیش سامی در سر کی تمام است نه غایب
و اینک چون یکی از معشینان نو ابر آورد که گرد و دست شما ادای بهر شناسد در سم یک کی لی ندانم بر
گفتش نموشم راه هر و یکدی می پیش است که دوست من برابر سرگی خویش از آن حسابی گیر و بسلام

سلام
ببیند که این
با بیعت بهر آن که بگوید

تمام شد

۲۳۰۲

✠

صحت نامه انشای تحفه شا بهمانی و کارنامه هندی نظم علوی

باید که متعلمان اول کتب مذکوره را ازین صحت نامه صحیح گردانند و بعد از آن
بدرش آرند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۸	پیشین	پیشین	۸	۹	اران	ازان
۴	۹	شقارش	سفا رش	۱۱	۱۱	انجین	انجین
۵	۱۰	کارنامه	کارنامه	۱۳	۱۳	روانداز	روانداز
۶	۱۱	کنش	کنش	۹	۳	نخش	بخش
۷	۸	ساعت ۳	ساعت ۳	۱۲	۴	پیتلا	پیتلا
۸	۹	بفرمایند	بفرمایند	۱۱	۱۱	ارپی	ازپے
۹	۱۳	برزابہنامی افتد	برزابہنامی افتد	۱۱	۱۱	حاشیہ	حہ
۱۰	۲	فرورفتن	فرورفتن	۱۱	۱۱	حہ	حہ
۱۱	۴	بکل	بکل	۱۱	۵	عائنی	عائنی
۱۲	۲	ہجران	ہجران	۱۱	۶	حوالین	حوالین
۱۳	۶	گزاردگی	گزاردگی	۱۱	۹	فکرت	فکرت
۱۴	۴	خندنگازی	خندنگازی	۱۳	۱۳	عجب	عجب
۱۵	۱۸	انکارید	انکارید	۱۱	۵	یکے	یکے
۱۶	۱	گفتہ	گفتہ	۱۱	۱۰	یافتہ آتش	یافتہ آتش

صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۱۱	۱۲	ع	بجا مانده	۲۱	۱۵	ع	رنجوری
"	۱۳	ع	علق	۲۲	۱	ع	جمیعت
۱۲	۱	ع	رسید	"	۲	ع	می چیم
"	۲	ع	رسید	"	"	ع	ماید
"	۵	ع	آوردید	"	۳	ع	ناگزید
"	۹	ع	کما بیش	"	۴	ع	جیبی
"	۱۴	ع	تسایش	"	۱۰	ع	رگرز
۱۳	۴	ع	میود	"	۱۹	ع	نیر
"	۵	ع	اندر بار	"	"	ع	انیمه
۱۴	۵	ع	بلیتش	۲۳	۱۹	ع	چهره
۱۵	۱	ع	سلامیکه	۲۴	۷	ع	اسباب
۱۶	۶	ع	تفان	۲۵	۱۹	ع	چاشنگاه
"	۱۰	ع	اندرینجا	۲۶	۶	ع	دویدند
۱۸	۱	ع	واکثر	۲۷	۱۵	ع	به بنارس
۱۹	۱۸	ع	اعرضش	۲۸	۹	ع	ساکین
۲۰	۹	ع	سرگیاهی	"	۱۰	ع	اقتاح
"	۱۵	ع	فخر	۲۹	۴	ع	آخ
۲۱	۱۱	ع	صاحبش	۳۰	۱۵	ع	آب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۱۹	فرمای	فرمانی	۴۷	۱۷	پیش	پیش
۳۲	زیردو	طعام خورم	.	۴۹	۳	اقانم	اقانم
"	شبه	سارده	شاره	۵۰	۱	سریف	شریف
۴۰	سرپوش	سرپوش	سرپوش	۵۱	۳	گردانیده	گردانیدی
"	ریند	ریند	ریند	"	۴	مسلمان	مسلمان
۳۳	۱۷	رسیدش	یافته اش	"	۸	نیارنا	نیاز نامه
۳۴	۱۵	داشمنی	داشمنی	"	۱۲	نیازیکه	نیازیکه
۳۷	۱۲	احسانت	احسانت	"	"	پیش	پیش
۳۸	۱۱	کاشتهای	کشاورزی	۵۲	۲	سینوده	سینودم
۳۹	۱۳	پزرد	پزیرد	"	۱۲	اکای	اکای
"	حاشیه	آزمون	آزمون	"	۱۳	باه	باه
۴۱	۸	آسمیه	آسمیه	۵۲	۱۵	آوردم	آوردم
"	۹	شامگاه	شامگاه	"	۱۷	ار	از
۴۲	۷	بروز	برور	۵۳	۲	هر خند	هر خند
۴۴	۸	کوته قلمی	کوته قلمی	"	۱۷	ازین معنی	ازین معنی
"	۹	نوازش	پوزش	۵۴	۱۱	پیش	پیش
۴۶	۴	بیانید	بیانید	۵۵	۱	نمایش	نمایش
۴۷	۷	نخچیر	نخچیر	"	۸	توضیح	توضیح

صفحہ	سطر	فصل	صحیح	صفحہ	سطر	فصل	صحیح
۵۵	۱۸	خط پالش اسلا پش	۶۳	۹	زین	زین	صحیح
۵۴	۵	شکست شکست	"	۱۰	شکال	شکال	
"	"	کشیم کشانم	"	۱۵	نماید	نماید	
۵۸	۵	رسید یافتہ	"	"	درفشان	درفشان	
"	۶	اشایت اشارت	۶۳	۱۸	ہزار	ہزار	
۵۹	۸	انشا انشای	۶۴	۱	نیار	نیار	
۵۹	۱۰	رہگزر رہگزر	۶۶	۱۱	بروپہ	بروپہ	
۶۰	۷	دادار دار	"	۱۳	آسیمہ	آسیمہ	
۶۱	۶	ہیات ہیات	۶۷	۷	دقرش	دقرش	
"	۱۳	خستہ خستہ	"	"	شت	شت	
"	۱۸	بجورہ پنجروز	"	"	بس	بس	
"	۱۹	گاہ ازگاہ	۶۸	۶	پشگاہ	پشگاہ	
۶۲	۶	ارزای ارزی	۷۱	۴	معرزہ	معرزہ	
۶۳	۳	کجا چگونہ	"	۸	آورم	آورم	
"	۴	تک تک	۷۴	۷	زیبا	زیبا	
صحت نامہ نظم علوی							
۳	۱۵	نشتن نشستن	۶	۱۰	قضا	قضا	
"	۱۹	ازخون ازخون	۱۰	۹	حیرتی	حیرتی	
۴	۱۲	بخونش بخونش	تمت				

۱۹۱

DUE DATE

۱۹۱۵۵۲۴

۱۹۱۵۵۲۴

۱۹۱۵۵۲۴

